

فرهنگ‌نویسی

ویژه‌نامه نامه فرهنگستان جلد سیزدهم، اسفند ۱۳۹۷

مقاله

علی‌اشرف صادقی
مریم میرشمسی

پسوندهای تجبیبی فارسی در دوره اسلامی
تأملی در مجاز، کنایه، تشبیه و استعاره در فرهنگ‌نویسی
درباره دو تحول ناشناخته مصوت‌های /ū/ و /u/

اکرم حاجی سیدآقایی
زهره حاجی سیدآقایی

در فارسی قدیم
ویژگی‌های زبانی قصص الانبیا (نسخه کتابخانه مجلس
به شماره ۱۴۶۹۷)

پژوهش‌های لغوی

علی‌اشرف صادقی

عبرن‌سار، سوری، موش دواندن - موشک، فات‌فاته - وت‌وته
احتمالاتی درباره سه ترکیب واژگانی در شاهنامه
(شاخ گوزنان، کوس بزرگ، لاله اندر سمن)
چند واژه و عبارت مهجور در متون ادبی سبک هندی
درباره فعل جفته نهادن
هیون مری؛ درباره مصرع‌های بحث‌انگیز در شاهنامه
نام‌های دل‌فکان قدیم
درجه‌های نظامی در تاریخ بیهقی
اهم اختلافات چاپ عکسی صورالکواکب
با چاپ‌های حروفی آن

سجاد آیدنلو
سعید شفیعیون
حمید آقاجانی
ابوالفضل خطیبی
حسن زیاری
حامد علیزاده
معصومه امینیان

نقد و بررسی

سارا شریف‌پور
نیلوفر کدخدایی
ساغر شریفی

نقد و بررسی فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی
نقد و بررسی فرهنگ فارسی براساس متون معاصر
نقد و بررسی واژه‌نامه توصیفی فرهنگ‌نویسی

پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی^۱

علی اشرف صادقی

نام‌های تحبیبی^۲ به صورت‌هایی از نام‌های خاص گفته می‌شود که معمولاً شکل کوتاه‌شده‌ای از صورت اصلی آن نام هستند و در غالب موارد با یک پسوند که پسوند تحبیبی^۳ نامیده می‌شود همراه‌اند. نام‌های تحبیبی برای نشان دادن عطف و مهربانی به کار می‌روند. برای ساختن نام‌های تحبیبی، زبان‌ها شیوه‌های خاص خود را دارند. مثلاً در انگلیسی یکی از راه‌های ساختن نام تحبیبی، جدا کردن هجای اول آن نام به عنوان ریشه تحبیبی و افزودن یک پسوند تحبیبی به آن است، چنان‌که نام‌های Edward و William به صورت‌های Ed و Will درمی‌آیند، آن‌گاه پسوند -ie به آن‌ها می‌چسبد و صورت‌های Eddie و Willie را به وجود می‌آورد. گاهی نیز بخش اول نام‌های خاص بدون هیچ‌گونه پسوندی به عنوان شکل تحبیبی به کار می‌رود، مانند Joe در انگلیسی که مخفف Joseph است و Arn در آلمانی که مخفف Arnold است و منوچ و سیا در فارسی که مخفف منوچهر و سیامک‌اند.

زبان‌شناسان معتقدند پسوندهای تحبیبی معمولاً همان پسوندهای تصغیر هستند که از رواج افتاده‌اند (کوریلوویچ ۱۹۶۶ (۱۹۶۰)، ص ۳۶۷ و ۳۶۸). منشأ دیگر نام‌های تحبیبی شکل‌هایی از آن نام‌ها هستند که ابتدا کودکان آن‌ها را می‌سازند، آن‌گاه بزرگسالان آن‌ها

۱. بخش اول این مقالات که به پسوند «ک» اختصاص دارد در مجله زبانشناسی، سال ۲۲، شماره ۱، ۱۳۸۶، صفحه‌های ۲۰-۲ به چاپ رسیده است و در اینجا بازچاپ می‌شود.

2. pet names

3. hypocoristic

را می‌پذیرند و به‌کار می‌برند، مانند شکل‌های Ted و Bill به‌جای Edward و William در انگلیسی (همو، همان‌جا).

گفته‌های زبان‌شناسان در زبان فارسی نیز صدق می‌کند، زیرا مثلاً پسوند «ک» (ak-) از یک سو برای ساختن اسم‌های مصغر به‌کار می‌رود، مانند شهرک و اتاقک، و از طرف دیگر، برای ساختن نام‌های تحبیبی، مانند حسنک (لقب حسن بن محمد بن میکال، وزیر معروف سلطان محمود) و ماهک و بوجعفرک (لقب ابوجعفر احمد بن علی بیهقی، مؤلف تاج‌المصادر) استفاده می‌شود. این پسوند در کاربرد تحبیبی خود با اسم‌های عام نیز به‌کار می‌رود، مانند طفلک و فرزندک. از سوی دیگر، نام‌هایی مانند زهره و معصومه (و نیز مریم) و عفت (و نیز فریده) به‌صورت «زی‌زی» و «می‌می» و «فی‌فی» به‌کار می‌روند که ریشه در زبان کودکان دارند. باین‌همه، چنان‌که می‌بینیم، پسوند ak- یک پسوند متروک نیست و حتی امروز نیز برای ساختن اسم‌های مصغر به‌کار می‌رود.

کوریلوویچ در همان‌جا (ص ۳۶۸) متذکر می‌شود که گاهی اوقات پسوندهای تحبیبی نقش متفاوت دیگری ایفا می‌کنند و آن نشان دادن رابطهٔ بُنوت (فرزندی) است. در این نقش این پسوندها هم به اسم عام و هم به اسم خاص می‌چسبند، مانند Kowalczyk و Stanczyk در لهستانی که به‌ترتیب به‌شکل تحت‌اللفظی به‌معنی «آهنگر کوچک» و استانیسلاس Stanislas کوچک، ولی در عمل به‌معنی «پسر آهنگر» و «پسر استانیسلاس» است. به‌نظر می‌رسد این ویژگی نیز در زبان‌های ایرانی سابقه داشته باشد، زیرا پسوند -ān در فارسی میانه (پهلوی) هم در نام‌های تحبیبی به‌کار می‌رود و هم رابطهٔ بنوت را می‌رساند، مانند مهران و بابکان (= فرزند بابک). ویژگی دیگری که در نام‌های تحبیبی فارسی دیده می‌شود این است که بعضی از این پسوندها به‌شکل کامل نام‌های خاص می‌چسبند، نه به‌شکل مخفف آن‌ها، مانند حسنک و ابوالعباسان در قدیم (← بعد) و حسنی در تداول امروز مردم اصفهان.

در اینجا به چند ویژگی نام‌های تحبیبی ایرانی اشاره می‌شود. نخست آنکه بعضی از این نام‌ها به‌تدریج به نام خاص تبدیل شده و از بار القایی و عاطفی خود تهی شده‌اند. دیگر اینکه در قدیم نام‌های تحبیبی اختصاص به دوران کودکی و نوجوانی افراد نداشته، بلکه در بزرگسالی نیز به آن‌ها اطلاق می‌شده‌است، چنان‌که بوجعفرک لقب ابوجعفر بیهقی لغوی بزرگ قرن پنجم است و حسنک لقب ابوعلی حسن بن محمد بن میکال وزیر مقتول سلطان مسعود است. سوم آنکه نام‌های تحبیبی همیشه کوتاه‌تر از

صورت کامل این نام‌ها نبوده‌است، چنان‌که طالویه، شکل تحبیبی طالب، و ابوالعباسان بلندتر از شکل اصلی آن‌هاست. چهارم آنکه گاهی دو پسوند به دنبال هم به یک نام خاص یا ریشه تحبیبی آن می‌چسبند، چنان‌که عبدالله علاوه‌بر عبدک با پسوند «ویه» نیز همراه می‌شود و به شکل عبدکویه درمی‌آید. در زبان‌های دیگر نیز الحاق دو پسوند تحبیبی به یک اسم بی سابقه نیست. سرانجام باید به این نکته اشاره کرد که به علت آمیختگی ایرانیان با عرب‌ها در قرون اولیه اسلامی، ظاهراً بعضی عرب‌ها نیز از این گونه نام‌های تحبیبی استفاده می‌کرده‌اند. مثال‌های این مطلب در ضمن بحث از پسوندهای تحبیبی خواهد آمد.

از قدمای ما چند تن به نام‌های تحبیبی یا پسوندهای آن‌ها توجه داشته‌اند. تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد نخستین دانشمندی که ذکری از نام‌های تحبیبی در شهرهای ایران کرده‌است ابو عبدالله مقدسی (متوفی در ۳۸۰ یا ۳۹۱) است. وی در مورد مردم ری می‌گوید: نام‌های خود را تغییر می‌دهند و علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می‌گویند. مردمان همدان [احمد و محمد و عیسی را] به شکل احمدلا و محمدلا و عیشلا^۱ به کار می‌برند و ساکنان ساوه [ابوالعباس و حسن و جعفر را] ابوالعباسان و حسنان و جعفران می‌گویند (مقدسی ۱۹۰۶، ص ۳۹۸).

مؤلف دوم ابو عبدالله حاکم نیشابوری (متوفی در ۴۰۵) است. وی ذیل نام محمدبن عبدالوهاب عبدی می‌گوید: «و کان اعقل مشایخنا و یلقب بحمد و ذلک ان اهل الثروة و الشرف فی بلادنا خصوصاً بنی‌سابور یلقبون اولادهم لعزهم و شفقتهم علیهم؛ فیقولون لمحمد: حمد او حمش او غیر ذلک»، یعنی «وی داناترین مشایخ ما و ملقب به حمد بود، زیرا ثروتمندان و بزرگان در شهرهای خراسان (= بلادنا)، به ویژه در نیشابور، از روی احترام و عطوفت به فرزندان خود لقب می‌دهند؛ مثلاً محمد را حمد یا حمش یا جز آن می‌نامند» (حاکم نیشابوری ۱۳۷۵، ص ۹۸، شماره ۶۷۰) وی در سطر قبل همین صفحه، ذیل شماره ۶۶۹، در ذکر نام محمدبن عبدالرحیم نیشابوری می‌گوید معروف بود به حمش. این مطلب را ابوالحسن بیهقی (قرن ششم) مؤلف تاریخ بیهق به نقل از حاکم به صورت زیر آورده‌است: «اهل نیشابور و نواحی آن، محمد را از طریق تعظیم و

۱. ایرانیان موسی را به شکل موشا به کار می‌برده‌اند، ← شعری از دقیقی لغت فرس (اسدی، ۱۳۶۵، ص ۲۶). از ضبط عیشلا معلوم می‌شود که آنان عیسی را نیز ظاهراً /ایشا/ (عیشا) تلفظ می‌کرده‌اند.

عزّ، حمک خوانند و حمش خوانند» (بیهقی ۱۳۱۷، ص ۱۵۱). بی‌شک حمد در تاریخ نیشابور حاکم تصحیف حمک است که در تاریخ بیهق آمده‌است. مؤلف سوم زمخشری (متوفی در ۵۳۸) در ربیع‌الابرار است که می‌گوید وقتی اهل بصیرت شخصی را فیل می‌نامند و آن را مصغر می‌کنند او را فیلویه می‌نامند، چنان‌که عمرو را عمرویه و حمد را حمدویه می‌گویند (به نقل خفاجی ۱۹۹۸/۱۴۱۸، ص ۳۱۳، ذیل «ویه»).

مؤلف چهارم مولوی است. وی در دفتر دوم مثنوی (چاپ نیکلسون، ص ۲۹۴، بیت ۸۶۵)، پسوند «ک» -ak را کاف رحمت نامیده‌است:

آن غلامک را چو دید اهل ذکا آن دگر را کرد اشارت که بیا
کاف رحمت گفتنش، تصغیر نیست جد گوّد فرزند کم تحقیر نیست

منظور مولوی از کاف رحمت «ک» تحبیبی است و وی نقش آن را، هرچند صورتاً با «ک» تصغیر یکی است، متفاوت با آن دانسته‌است.

از هم‌روزگاران ما محمد قزوینی در بحث از کلمه علکان در رساله ممدوحین سعدی، براساس نوشته رافعی قزوینی (متوفی در ۶۲۳)، که در ردیف اشخاصی که علی نامیده شده‌اند، دو نفر را به اسم علکان بن ماجه و علک نام برده، متوجه شده‌است که علک و علکان صورت‌های متفاوت علی‌اند که «ایرانیان به عادت معمول خود در تصرف بسیار در اسامی عربی کثیرالاستعمال و شکستن سرودست آن‌ها و تخفیف آن‌ها و تصغیر آن‌ها آن را به این هیئت درآورده بوده‌اند» و آن‌گاه گفته‌است «و وقتی به‌خاطر بیاوری که در بعضی لهجات ایران کلمه محمد به صور مختلفه حم و حمک و حمکان و حمویه درآمده بوده، قیاساً بر آن و بعینها از روی همان عملیه شکی برای ما باقی نمی‌ماند که علک و علکان و علکویه نیز از فروغ و تغیر و تبدیلات کلمه علی است، به این معنی که علک، به فتح عین و فتح لام، بدون شک مخفف علیک بوده که آن خود تصغیر علی است، و علکان نیز همان کلمه علک است به علاوه ادات نسبت بنوّت «آن» که در فارسی بسیار معمول بوده‌است، مانند اردشیر بابکان و عبیدالله زیادان و غیرهما، و علکویه نیز واضح است باز همان کلمه علک است به اضافه ادات تصغیر ثانوی «ویه» در آخر آن، مانند سیبویه و بابویه، و امثالهما» (قزوینی ۱۳۱۷، ص ۸۰ و ۸۱). وی در یادداشت‌های خود از پسوند «ویه» نیز بحث کرده‌است (← افشار ۱۳۴۲، ج ۷، ص ۲۸۸-۲۸۶).

ایران‌شناسان غربی در اواخر قرن نوزدهم هنگام بحث از پسوند «ویه» به نقش تحبیبی آن اشاره کرده‌اند. یوستوس اولسهاوزن (Iustus Olshausen 1881) و دارمستتر (Darmesteter 1883) و لاگارد (Lagarde 1883) و پس از آن نولدکه (1888) با تفصیل بیشتر از این پسوند بحث کرده‌اند. یوستی (1893)، ذیل sebuxt و هرن (1898-1901)، نیز از پسوند -ōya گفت‌وگو کرده‌اند. نولدکه (1888, p. 29-31) از پسوند -ē نیز گفت‌وگو کرده‌است.

در زمان ما فیلیپ ژینیو به تفصیل از پسوندهای تحبیبی در فارسی میانه بحث کرده‌است (← ژینیو ۱۹۷۹، ص ۳۵-۱۰۰ و همو ۱۹۸۶ و ۲۰۰۳، مواضع مختلف این دو اثر). رایج‌ترین پسوندهای تحبیبی فارسی میانه براساس ژینیو ۱۹۷۹، ص ۶۸-۶۲ عبارت‌اند از:

۱. -ag، چنان‌که در نام‌های dārag, zarag, mihrag, bōxtag، و غیره.
 ۲. -āy، چنان‌که در نام‌های šahrāy (از *xšaθra-ya)، pahrāy (از *paθra-ya)، و غیره.
 ۳. -īg، چنان‌که در tīrīg, pādīg، (در tīrīgān)، ursīg (در ursīgān)، mehīg (در mihr-mehīgān)، و غیره.
 ۴. -ēz، چنان‌که در manēz (از *man-aica)، mazdēz، و غیره.
 ۵. -iy، چنان‌که در nāmiy, bābiy, ābiy، و غیره.
 ۶. -in، چنان‌که در wārin, kārīn, māhin، و غیره.
 ۷. -ēn، چنان‌که در mihrēn, māhēn, gurgēn, burzēn, ādurēn، و غیره.
 ۸. -ōg، چنان‌که در yazdōg, kirmōg, bōxtōg، و غیره.
 ۹. -ōy، چنان‌که در wīrōy, mardōy, māhōy, dādōy, burzōy، و غیره.
 ۱۰. -ād، چنان‌که در razmād, mazdād, mihrād (در razmādān)، و غیره.
- چنان‌که ژینیو متذکر شده‌است، گاهی این پسوندها به نام‌های کامل ملحق می‌شده‌است، مانند mihr-aspiy, mihrbādag, ōhrmazd-duxtag (در mihr-aspiyān) و narsē-kārīn, dād-ādur-dārāy، و غیره.

در دوره اسلامی بعضی از این پسوندهای تحبیبی به شکل اصلی یا تحول‌یافته، یا با مختصر تغییری در نام‌های خاص فارسی یا ایرانی به طور اعم باقی مانده‌اند، اما در کنار

این پسوندها بعضی پسوندهای دیگر نیز وجود دارند که در فارسی میانه دیده نمی‌شوند. ما طی چند شماره از این پسوندها گفت‌وگو خواهیم کرد.

۱- پسوند «ک» -ak-

این پسوند، چنان‌که حاکم نیشابوری - و به نقل از آن ابوالحسن بیهقی، و مولوی آورده‌اند با کاف تازی، یعنی k است و در تمام منابع عربی هم به همین صورت آمده‌است، نه با «ج» که معرب «گ» است. بنابراین، با پسوند -ag فارسی میانه متفاوت است^۱، هرچند اصل هر دو یکی است. پسوند «ک» در فارسی نقش‌های دیگری نیز دارد که ما در جای دیگر از آن بحث کرده‌ایم (← صادقی ۱۹۷۲، ص ۲۳ و ۲۴). این پسوند در دوره اسلامی تا مدت‌ها (شاید تا قرن هفتم) بسیار متداول بوده و هم به نام‌های فارسی‌الاصل و ایرانی‌تبار و هم به نام‌های عربی ملحق می‌شده‌است. بعضی نام‌های همراه با این پسوند عبارت‌اند از:

۱. تنها موردی که نگارنده می‌شناسد که این پسوند به شکل -ag تلفظ می‌شده و به «ج» -ā- معرب شده در نام ابوالفضل محمد بن علی بن احمد بن حسین بن سهل سهلکی بسطامی متوفی در ۴۷۶ یا ۴۷۷ است. در منتخب کتاب السیاق عبدالغافر فارسی از ابواسحق صریفی، متوفی در ۶۴۱ در ص ۷۶، ذیل شماره ۱۴۲، نسبت این شخص به شکل سهلکی آمده‌است. سمعانی، ذیل بسطامی، نیز از قول ابن‌ماکولا این نسبت را به همین شکل نقل کرده‌است (سمعانی، ج ۲، ص ۲۳۰). یاقوت نیز ذیل بسطام، ظاهراً به نقل از سمعانی، و رافعی در التذوین (ج ۴، ص ۱۵۰) و هجویری در کشف‌المحجوب (۱۳۸۳، ص ۲۶۲) همین ضبط را به‌دست داده‌اند. تنها عطار در تذکره‌الاولیاء (عطار ۱۹۰۵، ج ۱، ص ۱۴۰) این نام را به شکل سهلگی آورده‌است. به نوشته نیکلسون در چهار نسخه از این کتاب ضبط سهلکی و ظاهراً در دو نسخه دیگر ضبط سهلگی آمده‌است. تلفظ اخیر را شکل سهلجی که عبدالرحمن بدوی آن را در شطحات‌الصوفیه (قاهره ۱۹۴۹) نقل کرده تأیید می‌کند. بدوی این کتاب را براساس دو نسخه کتابخانه اوقاف بغداد و نسخه‌ای که لویی ماسینیون از روی نسخه تکیه مولویه حلب برای خود نویسانده بوده چاپ کرده‌است. در هیچ یک از این دو نسخه نام مؤلف نیامده است، اما به نوشته ماسینیون در نسخه‌ای از خلاصه‌الحقایق فریابی که در شهر آرل Arles فرانسه نگهداری می‌شود، عنوان و نام مؤلف چنین آمده‌است: کتاب «النور للسهلکی فی کلمات البسطامی» (بدوی، ص ۵۲). پس بدوی شکل سهلجی را از منبعی دیگر گرفته‌است. شفیع کدکنی، که همین کتاب را براساس نسخه ظاهریه دمشق و چاپ بدوی به فارسی ترجمه کرده، سهلکی را به شکل سهلگی ضبط کرده، اما هیچ توضیحی درباره ضبط این نام در نسخه و درباره وضعیت نسخه از نظر صحت ضبط‌ها و جز آن و همچنین تاریخ و محل کتابت آن به‌دست نداده‌است. این نام در مجمل فصیحی (ج ۲، ص ۱۴۹)، به صورت سهلوکی تصحیف شده‌است (← شفیع کدکنی ۱۳۸۴، ص ۴۰، ح ۳). تبدیل «ک» به «گ» در پسوند -ak- در قرون گذشته ندرتاً در بعضی گویش‌های خراسان پیش آمده بوده‌است. در تفسیر قرآن پاک (متن عکسی، ص ۴۰، س ۱۰) فرزندانک به شکل فرزندانگ (با «گ» آمده، اما در متن چاپی (تصحیح علی رواقی ۱۳۴۹، ص ۱۲۲) به فرزندانک برگردانده شده‌است. در تفسیر شتقشی کلمات گیرکان و اندک نیز به شکل گیرگان و اندک ضبط شده‌اند (← مقدمه مصحح کتاب، ص شانزده). در نسخه‌ای از جلد پنجم ترجمه تفسیر طبری، که در کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود، کلمه خردک نیز به شکل خردگ (با ک) آمده‌است: اطفال خردگان (مطابق با متن چاپی حبیب یغمایی، ص ۱۱۲۲، س ۶). شفیع کدکنی در دفتر روشنایی، سهلکی را همه جا، جز صفحه ۳۸۸، به شکل سهلگی آورده‌است.

الف) نام‌های ایرانی: نام مردان

بابک. براساس یک نسخه از التدوین رافعی (متوفی در ۶۲۳) که در کتابخانه اسکندریه مصر است و مرحوم دکتر میرجلال‌الدین محدث فهرست اسامی اشخاصی را که شرح حالشان در آنجا آمده در جزوه‌ای مدون کرده، بابک لقب احمد بن احمد برادر ابوداود سلیمان بن احمد بن سلیمان شافعی قزوینی از دانشمندان قرن سوم و چهارم است. در التدوین (چاپ عطاردی ۱۴۰۸/۱۹۸۷، ج ۳، ص ۵۱) به جای بابک، مانک (= مانگ) آمده که به معنی «ماه» است. بابک به عنوان نام خاص در دوره اسلامی کم نیست، از جمله نام پسر ویس و رامین است (گرگانی ۱۳۳۷، ص ۳۷۸). صورت پهلوی این کلمه pābag شکل تحبیبی pāb (= باب) است (ژینیو ۱۹۸۶، ص ۱۴۱). پابگ همان است که در خط پهلوی پاپک نوشته می‌شود. گرشویچ (۱۹۶۹، ص ۲۱۸) معنی پاپک را «حامی» می‌داند، نه «پدر» و آن را با ترکیب اوستایی pāpō-vačah مقایسه می‌کند.

باسکسک؟ علی باسکسک (عبدالجلیل رازی، ص ۴۴۴، فقط از نسخه ع که قدیمترین نسخه کتاب است).

بادک. سلیمان بن علی بن ناصر بادکی صوفی (رافعی^۱، ج ۳، ص ۴۵؛ محدث، ص ۳۲). بادک شکل تحبیبی باد است که به عنوان نام خاص به کار رفته است: علی بن بندار بن باد بن بویه انماطی (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۳۷۳). در پهلوی یک نام به شکل bādūg دیده می‌شود (ژینیو ۱۹۸۶، ص ۵۴). باد باید مخفف یا شکل تحبیبی یکی از نام‌های آذرباد، آردباد، وهرام (= بهرام) باد، یزدان‌باد، آسپرباد، پاهرباد و جز آن‌ها باشد که در فارسی میانه به کار رفته‌اند (← ژینیو ۱۹۸۶، ذیل این نام‌ها). باد در این نام‌ها صفت مفعولی از فعل پادن به معنی «پاییدن» و «حفظ کردن» است.

بانک. بانک نام پدر بزرگ سعید بن مسلم مدنی، شیخ قعنبی است (ابن ماکولا، ج ۶، ص ۱۳۸؛ ذهبی، ص ۶۲۷). صورت پهلوی این نام را bānag نوشته‌اند که احتمالاً شکل تحبیبی کلمه‌ای مانند *arta-bānu (شکل باستانی اردوان) به معنی «دارای درخشش آرت» است (ژینیو ۱۹۸۶، ص ۵۴). نیز ممکن است بان جزء دوم نام‌هایی مانند جانبان (ابوخلیفه ... بن احمد بن جانبان همدانی، متوفی در ۵۴۸) (سمعانی، تحبیر، ص ۴۳۷) یا جانبان (ابوالخیر ... بن احمد بن جانبان همدانی) (همان، ص ۵۰۴) باشد. بانویه نام مردی از اطرافیان ابومسلم

۱. در این مقاله، برعکس شیوه متداول، از تاریخ چاپ کتاب‌های مؤلفین قدیم اسلامی، به منظور صرفه‌جویی در جا صرف نظر شده است.

است (مقدسی، ج ۶، ص ۸۰). نیز نام جدّ یک نحوی به نام ابوالحسن علی بن مبارک بن عبدالباقی بن بانویه است (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۱۶۷، حاشیه).

بیگانک. نام شخصی در ری در قرن ششم هجری (عبدالجلیل رازی ۱۳۵، ص ۱۱۲). احتمالاً صورت صحیح این نام بیگانک است.

بزدک. بزدک بن یغوب بن کسری (ابن ماکولا، ج ۵، ص ۱). عبارت ابن ماکولا چنین است: مکحول بن ابی مسلم، و اسم شهراب بن شاذل ابن سندبن سروان بن بزدک بن یغوب بن کسری. وی اهل هرات بوده و دختر ملک کابل را به زنی گرفته بوده است. مکحول اسیر شده و به سعیدبن عاص داده شده بوده است (حاشیه ابن ماکولا به نقل از خطیب بغدادی). بزد به عنوان نام خاص در جایی دیده نشده است و شاید تصحیف یزد باشد.

تایک. ظاهراً این نام یک نام سغدی است: ابوعلی محمدبن یوسف بن تایک سمرقندی که عبیدالله بن احمدبن محتاج از او روایت کرده است (ذهبی، ص ۶۲۷).

خواجگک. لقب خواجه ابو عبدالله زیادی (ابوالحسن بیهقی، ص ۹۲). نیز خواجگک مستوفی (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۱۸). خواجگک سنگانی (میهنی، ص ۲۱۷).

خویسک؟ در فهرست تدوین رافعی (محدث، ص ۵۹) این نام به همین صورت، اما در التدوین، (ج ۳، ص ۴۴۳)، به شکل خرشید (= خورشید) آمده است: ابو حفص عمر بن بندار بن خویسک (خرشید) بیع خازن. خرشید به عنوان نام خاص در متون به کار رفته است، اما خویسک نامی ناشناخته است و احتمالاً تصحیف خرشید است.

دلک. احمدبن محمدبن دلک قزوینی (رافعی، ج ۲، ص ۲۳۵؛ محدث، ص ۹). در تدوین، (ج ۳، ص ۳۵۷)، از محدثی به نام ابوالفرج علی بن حسین بن احمدبن جاباره دلکی نیز نام برده شده است (= محدث، ص ۵۴). دلک احتمالاً صورت تحبیبی دلیر است که به عنوان نام خاص در متون آمده است.

ده دارک. (عبدالجلیل رازی، ص ۱۲۴).

روشنک. نام دختر دارا (داریوش سوم) (مقدسی، ج ۳، ص ۱۵۳).

رامک. ابوالقاسم عبدالله بن موسی بن رامک رامکی نیشابوری (سمعانی، ذیل رامکی). این کلمه باید شکل تحبیبی رام یا رام مهر یا نام‌هایی شبیه به آنها باشد که در دوره ساسانی رایج بوده است.

زنک. ابونصر احمدبن محمدبن زنک بخاری (ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۱۶۹). این نام احتمالاً یک نام سغدی باشد.

سرخک. پسر سرخک ساسانی (جرفادقانی، ص ۱۹۸). نیز ← سهرک.

سلک. ابوالحسن علی‌بن احمدبن علی‌بن سلک مؤدب فالی، منسوب به فال، شهری در خوزستان، میان شیراز و هرمز، که بال نیز گفته می‌شود (ذهبی، ص ۴۹۶؛ نیز ← یاقوت، بلدان = ذیل فاله). این نام را به شکل سلک نیز ضبط کرده‌اند (حاشیه ذهبی). سلک احتمالاً شکل تحبیبی سلار، صورت دیگر سالار است. یاقوت در بلدان (ج ۲، ص ۵۱۵) از شخصی به نام عبدالله بن احمدبن سلیمان بن سلکویه نام می‌برد که نشان می‌دهد سلک با پسوند «ویه» نیز ترکیب شده است.

سُهرک. نام یک ایرانی که باب بن ذی‌الجره از اصحاب عثمان او را در جنگ ریشه‌ر به قتل رساند (قاموس فیروزآبادی، ذیل «ج د ر»؛ نیز ابن‌ماکولا، ج ۱، ص ۱۶۱، ذیل باب). صحیح این نام سُهرک suhrak است که بر اثر همگونی مصوت‌ها به شکل سُهرک درآمده است. سُهر صورت دیگر سُخر پهلوی به معنی «سرخ» است که در سهراب نیز دیده می‌شود. یوستی، به نقل از ابن‌اثیر، از سرخک نامی نام می‌برد که مملوک نورالدین دمشقی بوده و در سال ۵۷۳ از سوی ملک صالح پسر نورالدین به فرمانداری قلعه حارم گماشته شده است (یوستی، ص ۳۱۷؛ ابن‌اثیر، ج ۱۱، ص ۴۴۶). سهرک (یا شهرک) نام پدر پیروز ساسانی هم بوده است (طبری، ص ۱۷۷۹، به نقل یوستی، ص ۲۹۲). سُهرویه نیز یک نام ایرانی است که در متون سریانی آمده است (یوستی، ص ۳۱۳).

شاذک. یوسف بن یعقوب بن شاذک سجستانی (ابن‌ماکولا، ج ۳، ص ۱۰۱؛ ذهبی، ص ۳۸۵). **شاهک.** شیخ شاهک ابراهیم از خاندان زکی بیهقی (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۲۷)؛ نام پدر سندی، زهردهنده امام رضا (ع). محمدبن شاهک (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۲۲)؛ شاهک‌بن محمد کرابیسی (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۲۸) نام مهردادخان شیبانی (نوائی، مجالس‌النفائس، ص ۱۷۲، به نقل لغت‌نامه).

شهرک. نام مرزبان فارس در آغاز فتوحات عرب (طبری، سلسله اول، ج ۵، ص ۲۵۴۹، ۲۲۹۸، ۲۶۹۹؛ بلعمی، ج ۳، ص ۴۹۴ و بعد؛ ابن‌بلخی، ص ۱۱۴؛ بلاذری، ص ۴۷۶ و ۴۷۹. نیز ← سهرک در بالا و یوستی، ذیل Satrakes). جاودان‌بن شهرک (علوی حسینی، ص ۸۰). بنابراین، این نام با سُهرک ارتباط ندارد.

غورک. غورک بن حصرم حصرمی از امام جعفر صادق حدیث نقل کرده است (ذهبی، ص ۲۳۹). نجاشی (ص ۲۵۶)، از یک محمد بن غورک کوفی محدث نیز نام می‌برد. به قیاس با حصرم به معنی «غوره» معلوم می‌شود که غورک نیز از غوره گرفته شده است. به نوشته ابن خردادبه (ص ۴۱)، غورک یا غوزک نام یکی از پادشاهان ترک نیز بوده است (یک نسخه: غورک، یک نسخه دیگر: غورک. متن: غوزک) صحیح این نام غوزک است (یوستی، ص ۱۲۳).

فتک. ابوالقاسم حمزة بن عبیدالله بن احمد مالکی ابهری معروف به فتک (محدث، ص ۲۵). ظاهراً شرح حال این شخص در التدوین (ج ۲) نیامده است. فتک صورت دیگری از پاتک، نام پدر مانی است، اما بعید است که این نام با نام پدر مانی ارتباط داشته باشد. **فورک.** لقب یحیی پدر بشران بن یحیی محدث (ابونعیم، ج ۱، ص ۲۳۴؛ ابن ماکولا، ج ۵، ص ۱۰۲ حاشیه، به نقل از استدراک ابن نقطه). نیز نام جد ابوبکر محمد بن حسن بن فورک (ابن فورک اصفهانی) (حاکم نیشابوری، ص ۲۲۵، شماره ۲۷۹۴، ۲۲۶، شماره ۲۷۹۶؛ صریفی، ص ۸۸، شماره ۱۷۰؛ ابن خلکان، شماره ۶۲۱ و منابع متعدد دیگر). نیز یکی از شاهان ترک (ابن خردادبه، ص ۴۱). نیز نام پدر بزرگ عبدالله بن محمد بن فورک قیاف (یا قوت، بلدان، ج ۲، ص ۵۱۵، به نقل یوستی). همان‌طور که یوستی می‌گوید این نام معرب پورک است (یوستی، ص ۲۵۵). پورک صورت تحبیبی پور است که به صورت نام خاص نیز به کار رفته است، (— ذهبی، ص ۵۱۲: فور).

گندمک: — سمک عیار، مکرراً.

لنگک. ابوالحسن محمد بن محمد بن جعفر بصری معروف به ابن لنگک، شاعر و ادیب معاصر متنبی (ثعالبی، ج ۲، ص ۳۴۸؛ یا قوت، ادباء، ج ۱۹، ص ۶؛ رافعی، ج ۲، ص ۱۴). ظاهراً لنگک معرب لنگک فارسی، شکل تحبیبی لنگ است.

مانک. مقرب بن مانک از محدثین قرن چهارم و پنجم (رافعی، ج ۴، ص ۱۰۵. در محدث، ص ۹۶: مامک که ظاهراً غلط است). در میان نام‌های دوره ساسانی به کلماتی مانند مان آباد، مان داد، مانیرین mānīrēn و مان رد برمی‌خوریم که شاید مانک مصغر و شکل تحبیبی یکی از آن‌ها باشد. نیز ممکن است همان کلمه مانگ به معنی «ماه» باشد. رافعی (ج ۴، ص ۵۸) از دانشمندی به نام مانکویه بن علی بن رامش نام می‌برد. در تاریخ بیهقی (ص ۱۵۴ تا ۱۵۶، ۲۴۹ و ۲۶۷) از مانک علی میمون نام برده شده که نام او در نسخه‌ها به شکل

مانک، بانک و نانک آمده‌است. ابو عبدالله مانک ارغانی (جامی، ص ۲۷۲ و ۳۴۸). مانک اسفاهدار (خاقانی، ص ۷۹).

ماهک. سپهبد یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی که یزدگرد او را بر اصطخر گماشت و عبدالله بن عامر بن گریز در عهد عثمان با او جنگ کرد (مقدسی، ج ۵، ص ۱۹۵؛ ابن بلخی، ص ۱۱۶). نیز نام شعبده‌بازی معاصر فردوسی، معروف به ماهک بازیگر (مقدمه منشور شاهنامه، نسخه فلورانس، ص ۲). علی بن اسحق بن ماهک شارقینی (رافعی، ج ۳، ص ۲۳۸، محدث، ص ۴۰۵، سارقینی). ماهک و حسین پسرش دو محدث مکی‌اند که قبل از پایان قرن سوم می‌زیسته‌اند (بردیجی، ص ۵۶، شماره ۱۲۰). در فارسی میانه māhag شکل تحبیبی ماه، نام خاص است (ژینیو). ماهک نام زنان نیز بوده‌است (← دنباله مطلب).

مردک. محمد بن احمد بن مردک (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۲۸۱)؛ احمد بن احمد بن فرینام بن مردک (یا مزدک) وراق (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۳؛ ذهبی، ص ۵۸۲). ابوالحسن علی بن عبدالعزیز بن مردک بردعی (رافعی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ محدث، ص ۵۵). در پهلوی: mardag.

مروک. مروک بن عبید (فهرست طوسی، ص ۱۶۸؛ ابن شهر آشوب، ص ۱۱۰). وی مولی بنی عجل بوده‌است. نیز نام پدر بزرگ دانشمند معروف محمد بن احمد (یاقوت، بلدان، ج ۳، ص ۲۷۷، به نقل یوستی، ص ۱۹۷). نام یکی از حکمای ایران قبل از اسلام که ابوالمظفر بلخی در شعری که در یتیمه‌الدهر ثعالبی (ج ۴، ص ۲۴۵)، از او نقل شده نام او را در ردیف برزجمهر آورده‌است. در چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید (ج ۳، ص ۳۵۱)، این نام به صورت مزدک آمده، اما جاحظ در البیان و التبيين (ج ۳، ص ۳۵۰)، در شعری به درست آن را به صورت مروک آورده‌است. در الفهرست (۱۳۵۲، ص ۱۳۲) نیز مروک به مزدک تصحیف شده‌است (درباره این نام و کتاب مروک، ← معین ۱۳۲۷، ص ۱۷-۱۵؛ مینوی ۱۳۴۱، ص ۳۷۵؛ همو ۱۳۵۰، ص ۷۳۴؛ همو ۱۳۵۶، ص ۱۵۲؛ تفضلی ۱۹۸۴، ص ۵۰۷-۵۱۰). مینوی مروک را مرجح و آن را نام کتاب می‌داند. معین نیز مروک را صحیح، ولی آن را نام شخص می‌پندارد. تفضلی مردک را ترجیح می‌دهد و آن را نام شخص می‌داند، زیرا در دوره ساسانی مردک به عنوان نام خاص رایج بوده‌است. یوستی این نام را مشتق از نام گیاه خوش‌بوی معروف که آن را مروخوش نیز می‌نامند مشتق می‌داند (یوستی، ص ۱۹۷). معین نیز این نظر را پذیرفته‌است و احتمالاً درست است.

موشک. موشک دربان (عبدالجلیل رازی، ص ۴۸۰).

نانک. احمد بن داود خراسانی نانک، [محدثی] که از حسن بن سوار بصری حدیث روایت می‌کند (ذهبی، ص ۶۲۷). ریشه این نام معلوم نیست. مانک مذکور در فوق در بعضی نسخه‌های بیهقی به شکل بانک و نانک آمده که ممکن است نانک خوانده شود. نرمق. فضل بن عبد الجبار بن بور بن عبدویه بن نرمق باهلی (ابن ماکولا، ج ۶، ص ۳۲؛ نیز ج ۱، ص ۵۴۶). این نام باید معرب narmak باشد که از نرم مشتق شده است. نیازک. (← ذهبی، ص ۵۶۶). در بندهشن (به نقل یوستی، ص ۲۲۹) نیاز نام ترکی است که گرشاسب را به قتل رساند. بنابراین نیازک باید صورت تحبیبی این نام باشد (نیز ← سیستانی، ص ۱۳۶).

یزدک. مردی از مسلمانان بیلقان از نژاد ساسانیان که موجب بیرون رفتن شهر ورثان از دست خزریان در قرن اول هجری شد (بلعمی، تاریخنامه، ج ۴، ص ۹۳۵ و ۹۳۶). یزدک‌نامی نیز دبیر سپاه بهرام چوبین بوده و در شورش او بر ضد هرمز ساسانی دست داشته است (دینوری، ص ۸۳، ۸۶). در فارسی میانه: یزدگ (با املای یزدک).

نام زنان

بیبیک. بیبیک مرویه (میهنی، ص ۲۵۹؛ جامی، ص ۶۲۷)؛ بیبیک سیار (میهنی، ص ۲۵۲). بیبی یک نام ترکی است.

شاهک. نام زن ابراهیم موصلی، اهل ری (ابوالفرج اصفهانی، ج ۵، ص ۳). **کدبانوک.** نام دختر ابوالبرکات زید بن ابوالقاسم علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب، ج ۲، ص ۶۹۸).

مامک. نام دختر ویس و رامین (گرگانی، ۱۳۳۷، ص ۳۷۸). **ماهک.** دختر عبدالکریم قشیری (سمعانی، التحبیر، ج ۱، ص ۵۰۶). دختر خواجه حمویه (میهنی، ص ۱۸۵). نیز نام چند زن دیگر (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۹ و غیره).

ب) نام‌های عربی: نام مردان

ابن سعیدک. ابو محمد احمد بن سعید جرجانی معروف به ابن سعیدک (سهمی، شماره ۸۱).

ابواسحاقک زاهد. لقب ابواسحاق حیری (حاکم نیشابوری، ص ۱۵۵، شماره ۱۸۱۶؛ سماعی، انساب، ج ۴، ص ۳۲۸).

ابوالقاسمک. (ابوالحسن بیهقی، ص ۲۵). بلقاسمک جاجب (میهنی، ص ۷۱ و ۷۲).

- ابوسعبدک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۶۹).
- ابومحمدک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۵۲).
- ابوعلیک. (ابوالحسن بیهقی، ص ۵۱). چنان‌که دیده می‌شود در این چهار نام، پسوند به کنیه چسبیده‌است.
- احمدک. (میهنی، ص ۲۵۴)؛ احمدکی (رافعی، ج ۴، ص ۷۴).
- اسحاقک. لقب اسحق بن احمد محمدآبادی (صریفینی، شماره ۳۸۶).
- امیرک. (ابوالفضل بیهقی، مکرراً؛ ابوالحسن بیهقی، ص ۵۰، ۷۴؛ رافعی، ج ۲، ص ۴؛ امیرک هروی؛ فهرست منتجب‌الدین، شماره ۳۹۸؛ امیرک رازی؛ رافعی، ج ۳، ص ۴۴۳؛ عمرک بن امیرک قزوینی؛ صریفینی، شماره ۱۷۹، ۴۱۱؛ ۱۳۷۰؛ امیرک ارموی).
- بدرک. هبة‌الله بن بدرک صوفی از علمای قرن ششم (رافعی، ج ۴، ص ۱۷۸).
- بعکک. ابوالسنابل حبة بن بعکک (ذهبی، ص ۲۱۱). وی عرب است و ظاهراً بعکک هم عربی است.
- بلغنمایک ديه‌دار اصفهانی. (عبدالجلیل رازی، ص ۲۰۶).
- بلک. بلک بن ازهر قزوینی، بلک بن علی بن رافع صوفی (رافعی، ج ۲، ص ۳۶۲؛ محدث، ص ۱۷). هبة‌الله بن احمد بن بلک، از علمای قرن ششم (رافعی، ج ۴، ص ۱۷۶). علی بن ... بلک... هروی (صریفینی، شماره ۱۳۵۰). احتمالاً این نام شکل تحبیبی ابول، بل، مخفف ابوالقاسم و جز آن یا شکل تحبیبی بلال است. بلکویه صورت دیگر آن با پسوند «ویه» است که در رافعی (همان صفحه) آمده‌است. محدث (ص ۳۶۲)، از یک بلویه عطار که قاعدتاً باید در رافعی همان صفحه از کتاب رافعی یا صفحه بعد آن آمده باشد نیز نام برده که در رافعی نیامده‌است.
- جلدک. جلدک کناس (عبدالجلیل رازی، ص ۳۲۰). جلدک تقوی امیر، از ممالیک تقی‌الدین عمر صاحب حماة (ذهبی، ص ۶۴۸).
- جوهرک. ابو عبدالله جوهرک از سادات بیهق (ابوالحسن بیهقی، ص ۵۶، ۲۵۵).
- حاتمک. بوالقاسم حاتمک (ابوالفضل بیهقی، ص ۴۵۴، ۶۴۲؛ ابوالحسن بیهقی، ص ۱۲۳)؛ شمس‌الملک علی بن حاتمک (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۲۷).
- حسینک. لقب پدر ابوالمظفر اسماعیل تمیمی منکانی از رؤاة قرن چهارم (صریفینی، ص ۱۷۲، شماره ۳۰۲). نیز ابونصر حسینک و ابومحمد زید حسینک (ابوالحسن بیهقی، ص ۱۹۴).

حکیمک. بوالقاسم حکیمک (ابوالفضل بیهقی، ص ۳۳۳).

حَمَک. ابو عمرو حکم بن عصام بن سهیل؛ کان یقول اختار لی ابی محمداً و اختارت امی حمکا؛ فسمیانی بالاسمین معا (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۱۲۴). یعنی پدرم برای من نام محمد را برگزید و مادرم حکم؛ پس مرا به هر دو نام نامیدند. از اینجا معلوم می‌شود که حکم شکل تحبیبی محمد است (نیز ← قول ابوالحسن بیهقی در بالا). حم، حمد، مت، مم، مد، ممل، محم، و غیره صورت‌های دیگر محمد است که با پسوندهای مختلف تحبیبی ترکیب می‌شوند. ابوالفتح عمید مسعود بن سهل بن حکم، شخصیت معروف دولت ملک‌شاه (صریفی، شماره ۱۴۷۴). ابو حامد احمد بن... حکم از دانشمندان قرون چهارم و پنجم (صریفی، شماره ۲۰۴). محمد بن ابراهیم بن حکم قزوینی و به خط راشدی آن را به شکل ابن حمک دیدم (رافعی، ج ۱، ص ۱۴۱؛ محدث، ص ۶۷؛ برای حکم و حکمی، ← ذهبی، ص ۱۷۶. نیز ← سمعی، ذیل حکمی).

حَنَک. ابویحیی عامر اصفهانی معروف به حَنَک (ذهبی، ص ۱۸۲). عامر بن عامر بن عثمان کان یکنی ابا یحیی یعرف بحنک (ابوالشیخ اصفهانی، ج ۳ و ۴، ص ۸۵). معلوم می‌شود حَنَک صورت تحبیبی یحیی است.

حَیک. نصر بن حیک سجستانی (ذهبی، ص ۱۸۲). نصر بن حیک سجستانی و محمد بن حیک خلقانی مروزی (ابن ماکولا، ج ۲، ص ۵۶۷)؛ حیک بی شک صورت تحبیبی یحیی است. این صورت با پسوند «ویه» به شکل حیویه نیز به کار رفته است، زیرا به نوشته ابن اثیر (ج ۷، ص ۲۶۷)، ابن حیویه شهرت ابوزکریا محمد بن یحیی بن موسی اسفراینی است. در اینجا حی با پسوند «ویه» ترکیب شده است.

خینک؟ محمد بن امیرکا خینکی مَقری از دانشمندان قرن ششم (رافعی، ج ۱، ص ۲۲۹). در محدث، ص ۷۳: خینکی). نیز ممکن است خینک یا خیینک نام محل باشد.

دُرُک. احمد بن مبارک بن دُرُک (ذهبی، ص ۶۰۸).

روحک. اسحق بن احمد بن روحک قزوینی (محدث، ص ۱۲؛ در رافعی، ج ۲، ص ۲۷۸: روحک). روحک در مورد زنان نیز به کار می‌رفته است (← زیر).

زیدک. حماد بن زیدک جرجانی (سهمی، شماره ۲۹۲).

سعیدک. ابو محمد بن سعید جرجانی معروف به ابن سعیدک (سهمی، شماره ۸۱).

سلمک. ابوالوفاء رستم بن ابی هاشم سعد بن سلمک خواری (اهل خوار ری) (سمعی، التحبیر، ج ۱، ص ۲۸۱)؛ ابوالوفاء رستم بن عبدالصمد بن احمد بن ابی نصر بن سلمک سلمکی

خواری، فقیه شافعی، قاضی خوار ری (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۳۴۳ حاشیه؛ نقل از استدراک). ابوالمجد فخرآوربن شهفور... بن سلمک اهل ری (سمعانی، التحبیر، ج ۲، ص ۳۷). سلم مخفف سلیمان یا سلمه است. سماعنی در انساب (ذیل سلمویه) می‌گوید لقب گروهی است که نام آن‌ها سلیمان یا سلمه است. این مطلب را قول ابن ماکولا (ج ۴، ص ۴۵۷)، نیز تأیید می‌کند که سلمویه را لقب ابوصالح سلمة بن نجم بن محمد بن عبدالرحمن نحوی ادیب می‌داند. در حاشیه همین صفحه از التبصیر نقل شده که نام سلمویه دوست ابن مبارک، سلیمان بن صالح است. در حاشیه صفحه ۴۵۸ هم از کتاب الزهة نقل می‌کند که سلمویه نام عده‌ای است که مشهورترین آن‌ها ابوصالح سلیمان بن صالح مروزی و سلیمان بن صدقة تمیمی و سلمة بن نجم بخاری است.

سَمَك. مشهورترین نام با این ساخت نام سمک عیار است. این نام مرکب از سم و پسوند «ک» است و سم مخفف اسماعیل است. ابونعیم (ج ۱، ص ۲۱۰) نام دو دانشمند اسماعیل نام را ذکر می‌کند که سمویه نامیده می‌شده‌اند. یکی اسماعیل بن عبدالله بن مسعود بن جُبیر عبدی است که در صفحه ۲۲۴ نیز نام او را می‌آورد و ذهبی (ص ۳۶۹)، و ابن نقطه در استدراک، به نقل حاشیه ابن ماکولا (ج ۱، ص ۱۲۹) و سماعنی در انساب (ج ۷، ص ۲۴۴) و تحبیر (ج ۱، ص ۱۸۷)، نیز ذکر او را آورده و نوشته‌اند ملقب به سمویه بود. البته در التحبیر به غلط نام او اسماعیل بن عبدالله بن سمویه ضبط شده‌است. دیگر اسماعیل بن یوسف بن محمد زاهد است. در استدراک، به نقل حاشیه ابن ماکولا (همان‌جا)، نیز قید شده که اسماعیل نیز معروف به سمویه بود. رافعی نیز از دو سمویه، که نام جد دو تن از کسانی است که شرح حالشان را آورده، نام می‌برد؛ یکی احمد بن بکران سمویه (ج ۲، ص ۱۴۸)، در محدث، ص ۲: احمد بن بکران بن سمویه) و دیگر حمزة بن بکران بن سمویه قزوینی (ج ۲، ص ۴۷۴). پیداست که جزء اول سمویه همان سم است که در سمک هم دیده می‌شود.

این نام با پسوند «ویه» نیز ترکیب شده و به شکل سمکویه درآمده‌است (← سماعنی، انساب، ج ۷، ص ۲۴۴؛ تحبیر، ج ۱، ص ۱۸۷، ج ۲، ص ۱۰۳). صریفینی (شماره ۱۳۹) نیز از دانشمندی اصفهانی به نام ابوالفتح محمد بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن سلم معروف به سمکویه نام می‌برد. مسلماً در اینجا سمکویه لقب اسماعیل بن سلم است نه ابوالفتح محمد. نسبت به سمکویه سمکوی (= سمکویی) است که رافعی (← محدث، ص ۱۴) آن را در نسبت ابواسحق اسماعیل بن غانم بن سرجان آورده، اما در

رافعی (ج ۲، ص ۳۳۱)، نام او اسماعیل بن غانم بن سرخان شمکوری آمده است. صورت سرخان بر سر جان مرجع است، اما معلوم نیست در اینجا شمکوری درست است یا سمکوی. مقایسه شود با شیروی در نسبت به شیرویه. سمک با پسوند «ه» نیز ترکیب شده و به سمکه تغییر یافته است (← عبدالجلیل رازی، ص ۲۱۳): ابن سمکه قمی از ادبای قم. ظاهراً این شخص همان است که مؤلف تاریخ قم (ص ۲۱۷) نام او را به شکل احمد بن اسماعیل بن سمکه نحوی (شاید اسماعیل سمکه) آورده و او را معاصر ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی حاکم قم [متوفی در ۳۲۲] دانسته است.

شیخ طوسی در الفهرست نام کامل او را به شکل زیر آورده است: ابوعلی احمد بن اسماعیل بن سمکه بن عبدالله بجلی عربی قمی از اهل فضل و ادب و علم، استاد ابوالفضل بن عمید، صاحب کتاب العباسی در اخبار و دولت عباسیان در حدود ده هزار برگ (طوسی ۱۸۵۳/۱۲۷۱ = افس ۱۳۵۱ شماره ۲۳). نجاشی سمکه را لقب خود احمد می‌داند (نجاشی ۱۳۹۷ ق، ص ۷۱). قول نجاشی (متوفی در ۴۵۰) تردیدی باقی نمی‌گذارد که سمکه لقب بوده و به احتمال بسیار قوی، لقب اسماعیل بوده و از ابن سمکه ابن اسماعیل اراده می‌شده است.

سهلک. رزق‌الله بن ابی سعد مستملی معروف به سهلک (صریفی، شماره ۶۹۵).

سید حسینک (ابوالحسن بیهقی، ص ۶۳).

سیدک. کمال ابوابراهیم قاسم بن علی بن طاهر معروف به سیدک شادراهی از سادات بیهق (ابوالحسن بیهقی، ص ۶۰). سیدک سلطان و سیدک ابی الفتوح (همو، ص ۶۰).

صدیقک فضایی (عبدالجلیل رازی، ص ۱۰۹).

طغک حافظ. نام او علی بن عبدالله است (ابن ماکولا، ج ۴، ص ۵۱۳). در حاشیه از کتاب توضیح [المشبه] نقل می‌کند که بعضی آن را به فتح خوانده‌اند [ظاهراً یعنی طغک یا طغک] و او ابوالحسن فرغانی است که در مصر ساکن شده و طبرانی از او روایت کرده است. طغک احتمالاً یک کلمه سغدی یا ترکی است. مقایسه شود با طغشاده که یک نام سغدی است. تغ toγ در سغدی به معنی «سریع» است و پسوند -ak در این زبان اساساً نسبت را می‌رساند. صفدی (ج ۱۶، ص ۴۵۳) از طغج بن جف فرغانی ترکی نائب خمارویه در دمشق نام می‌برد.

عبدک. سمعانی (ج ۹، ص ۱۸۵، ذیل کلمه عبدکی) می‌گوید منسوب به عبدک است و آن نام پدر علی بن عبدک است و نام او عبدالکریم است. سهمی هم در مورد عبدالکریم

جرجانی می‌نویسد به عبدک معروف است (سهمی، شماره ۳۹۰). پس عبدک شکل تحبیبی عبدالکریم است. البته کلیه نام‌های دیگری که با عبد شروع می‌شوند نیز می‌توانند به عبدک (و عبدان و عبدکویه و غیره) تبدیل شوند. مثلاً در فهرست تدوین رافعی (ص ۹۷) از دانشمندی به نام منصور بن محمد بن عبدک مؤدب نام برده شده، درحالی‌که در رافعی (ج ۴، ص ۱۲۱)، نام این شخص به صورت منصور بن محمد بن عبدالله مؤدب ذکر شده است. سهمی (شماره ۱۱۸۲) درمورد عبدالعزیز بن محمد می‌گوید به عبدک معروف است. باز سهمی درمورد عبدالملک بن احمد جرجانی می‌گوید معروف به عبدک است (سهمی، شماره ۴۷۰). عبدک به صورت نام مکرراً در متون آمده است (ازجمله در صریغی، شماره ۵۲، ص ۱۰۷۴؛ حاکم، شماره ۶۸۶؛ رافعی، ج ۱، ص ۲۴۶؛ یحیی بن عبدک، همان‌جا؛ محمد بن ... عبدک طیبی؛ ج ۳، ص ۳۷۲؛ علی بن عبدک؛ طوسی، چاپ نجف، ص ۳۸؛ علی بن عبدک صوفی، چاپ اشپرنگر ۱۸۵۳/۱۲۷۱: علی بن عبد صوفی).

عَلْک. سمعانی (ج ۹، ص ۳۵۵، ذیل عَلْک) می‌گوید این کلمه نسبت به عَلْک، اسم خاص، است که گاهی برای سهولت لام آن را مخفف می‌کنند. وی ذیل عَلْوِی نیز آن را منسوب به عَلْوِی، اسم خاص، ذکر می‌کند. صفدی (ج ۱۸، ص ۱۰۶)، نیز عَلْک را با لام مشدد می‌آورد. عَلْک به احتمال قوی شکل تحبیبی علی است، چنان‌که عَلْوِی و عَلْکویه و نیز علان و علان شکل‌های دیگر آن است. رافعی (ج ۳، ص ۴۳۸، ذیل شرح حال علان بن طیب بن محمد) می‌گوید: گفته می‌شود علان لقب و علی اسم اوست (نیز ← محدث، ص ۵۱. نیز ← رافعی، ج ۳، ص ۴۳۷: علک قزوینی؛ ج ۲، ص ۲۱۰: احمد بن علک قزوینی. نیز صریغی، شماره ۳۰۰ که در متن چاپی علیک، اما در نسخه خطی علک آمده است). توجه شود که سمویه و متویه را نیز غالب مؤلفان با تشدید ذکر کرده‌اند، در حالی که این دو نام شکل تحبیبی اسماعیل و محمد است.

عَلِیک. ذهبی می‌گوید این شخص علی بن سعید رازی معروف به علیک است و کاف در زبان عجم [= فارسی] حرف تصغیر است و بعضی حُفَاز آن را با اختلاس کسره لام [یعنی با حرکت ربوده یا شوا: ə] و فتح یاء و تخفیف [لام] ذکر کرده‌اند و ابن نقطه آن را اصح دانسته است. در کتاب ابن ماکولا تشدید یاء نیست و مؤتمن ساجی آن را به سکون لام و فتح یاء آورده است [= عَلِیک] (ذهبی، ص ۴۶۹ و ۴۷۰). ابن ماکولا (ج ۶، ص ۲۶۱ و ۲۶۲) این نام را ذکر کرده و آن را شهرت علی بن سعید رازی دانسته است. در حاشیه صفحه ۲۶۲ این کتاب آمده: در توضیح و تبصیر، به نقل از استدراک به

سکون لام ضبط شده است. سپس اضافه می‌کند این نام به زبان عجم تصغیر علی است و به کسر لام و فتح یاء مخففه ادا می‌شود. ذهبی از عبدالرحمن بن حسن بن علیک نیز نام می‌برد (ص ۴۶۹). مثال‌های علیک در صریفینی، شماره‌های ۲۱۰، ۳۰۰، ۱۰۱۳، ۱۲۹۵ و مختصر سیاق، شماره ۱۹۷۱. نیز ← میهنی، ص ۱۱۵، ۱۶۴، ۳۴۵، ۳۴۷، و ج ۲، ص ۷۱۳: علیک در عزره.

عمرک. ظاهراً تلفظ این نام عُمرک است. عمرک بن امیرک قزوینی از دانشمندان قرن ششم (رافعی، ج ۳، ص ۴۴۲). عمرکی خراسانی بوفکی (طوسی، ص ۲۱۲). محمد بن هشام عمرکی جرجانی (سهمی، شماره ۸۴۰).

فضلک. فضل بن عباس رازی معروف به فضلک (ابوالشیخ اصفهانی، ج ۳ و ۴، ص ۵۴؛ رافعی، ج ۴، ص ۲۹).

فیلک. ابوصالح بن فیلکی (رافعی، ج ۳، ص ۹۴). مقایسه شود با فیلویه، مشتق از فیل در بالا و نیز رافعی (ج ۳، ص ۲۰۷): عبدالکریم بن عبدالجبار بن عبدالکریم دلالمی بزّاز، معروف به فیلویه.

کافرک. لقب جمال‌الدین ناصر [بن] شمس غزنوی، شاعر نیمه دوم قرن پنجم، معروف به کافرک غزنوی (عوفی، ص ۴۵۵ و ۴۵۶). نیز لقب کافی خراسانی از شعرای عهد طغان‌شاه بن مؤید (قرن ششم) (عوفی، ص ۴۷).

محمودک. محمودک دبیر (ابوالفضل بیهقی، ص ۶۸۹، ۶۹۰).

ممک. ممک شکل تحبیبی محمد است. ابونعیم اصفهانی در شرح حال احمد بن محمد بن ابراهیم... ابرش می‌گوید محمد معروف به ممک بود (ابونعیم، ج ۱، ص ۱۲۲). سمعانی نیز در انساب در شرح حال ابو عمرو احمد بن محمد بن ابراهیم بن حکیم مدینی حکیمی می‌گوید اهل اصفهان و مولای بنی‌هاشم بود و به ابن ممک مشهور بود.^۱ این شخص همان است که ابونعیم شرح حال او را آورده است. ابوالشیخ اصفهانی نیز شرح حال اسحق بن ممک نامی را آورده که در دو نسخه کتاب او به جای ممک محمد آمده است (ابوالشیخ ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۴۷). ابونعیم (ج ۲، ص ۴۰) شرح حال این شخص را از ابوالشیخ نقل کرده است. محدث (ص ۲) از شخصی به نام ابراهیم بن ممک در التدوین نام می‌برد که در متن چاپی التدوین نیامده است. رافعی (ج ۴، ص ۱۱۳) از شخصی به نام ابوجعفر ممک بن عبدالرحمن نیز نام می‌برد.

۱. متأسفانه مأخذ این قول سمعانی را که در کدام جلد و کدام موضع کتاب او آمده یادداشت نکرده‌ام.

موسک. ظاهراً شکل تحبیبی موسی است. ابن خلکان (ج ۳، ص ۲۴۸) ذیل شرح حال ابو عمرو بن حاجب می‌گوید پدر وی حاجب امیر عزالدین موسک صلاحی بود. **نصرک.** نصر بن احمد بغدادی معروف به نصرک (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۵۲).

نام زنان

جوهرک. دختر ابوالبرکات زید علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۸).
روحک. (صریفی، شماره ۷۰۳).

ستّانک. نام چند زن سیده (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۹، ۷۰۳ و غیره). در بعضی صفحات ستّانیک چاپ شده که غلط است. این نام مخفف ستّانک است که در صفحه ۷۰۳ آمده است. ستّانیک در این کتاب تنها در یک مورد با تشدید آمده است. در صفحه ۷۰۰ از زنی ستّان نام نیز نام رفته است).

ستّیک. دختر ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی (ابن نقطه) و دختر حافظ معمر بن عبدالواحد بن فاخر قرشی اصفهانی که رقیه خوانده می‌شد (ابن صابونی، ص ۲۱۸). نیز نام دختر ابو عثمان صابونی (صریفی، شماره ۷۹۹). سمعانی در تحبیر (ج ۲، ص ۴۱۴)، نام دختر عبدالغافر فارسی را علاوه بر ستّیک، ستی نیز ذکر کرده است. این نکته نشان می‌دهد که نام این زن ستی، ولی نام تحبیبی او ستّیک بوده است. نام دختر علی بن حسین (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۶۸).

درّک. دختر ابو منصور عبدالله سخت‌کمان علوی (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۸).
ستی خاتونک. (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۴۷).

فاطمکک. دختر همان ابو منصور (بیهقی، ص ۷۰۰). ظاهراً تلفظ صحیح کلمه /فاطمگک/ است.

ورک. نام زنی سیده که ضبط آن معلوم نیست؛ شاید درّک (ابوالحسن بیهقی، لباب، ج ۲، ص ۶۹۹).

چنان‌که می‌بینیم مثال‌های فوق اساساً منحصر به نیمه شمالی ایران، احتمالاً به جز گیلان و آذربایجان^۱، است و شامل خراسان و ری و قم و قزوین و اصفهان و مناطق اطراف آن‌هاست. در نیمه جنوبی ایران در دوره ساسانی، در کنار پسوندهای دیگر، پسوند -ag متداول بوده که بعد از اسلام g آن افتاده و به -a- «ه» بدل شده است. -ak- در

۱. در کتاب نسبتاً پر حجم صفوة الصفای ابن بزاز اردبیلی از این پسوند به ندرت استفاده شده است. مثلاً، ← میرک: ص ۳۹۸ و عاصیک: ص ۵۰۰.

فارسی نوشتاری امروز و در فارسی تهران تقریباً مرده‌است، و جز در بعضی اسم‌های عام مانند طفلک و پسرک و دخترک به کار نمی‌رود، اما در بعضی شهرها، به خصوص در منطقه یزد و سواحل خلیج فارس، هنوز زنده‌است. در یزد آن را به صورت ok- تلفظ می‌کنند: hasanok حسنک، aliyok علیک و غیره، اما در جزیره قشم به همان صورت ak- تلفظ می‌شود که گاهی پسوند u- هم به دنبال آن می‌آید: fatak «فاطمه، فاطمی»، fatak «فاطمه، فاطمی»، berohimak «ابراهیم، ابی»، abdolak «عبدالله، عبدلک»، delak «عبدالله»، ahmadak «احمد»، (← ندیم ۱۳۸۴، ص ۱۵۳ و ۱۵۴) در گویش دلواری (بوشهر)، خیرک شکل تحبیبی خیرالنساست. باین همه، در فارس و کرمان ak- به کار نمی‌رود و به جای آن u- استعمال می‌شود. پسوند ag- در دوره اسلامی به a- بدل شده و در اغلب نقاط ایران رواج داشته‌است.

۲- پسوند «-ش»

ابوعبدالله حاکم نیشابوری در تاریخ نیشابور گفته‌است: «اهل نیشابور و نواحی آن محمد را از طریق تعظیم و عزّ حمک خوانند و حمش خوانند» (بیهقی، ص ۱۵۱). این مطلب در ترجمه و تلخیص کتاب حاکم به دست محمدبن حسین خلیفه نیشابوری به این صورت آمده‌است: «... ان اهل الثروة و الشرف فی بلادنا، خصوصاً بنیسابور، یلقّبون اولادهم لعزّهم و شفقتهم علیهم، فیقولون لمحمد حمک [اصل: حمد] و حمش او غیر ذلک» (حاکم نیشابوری، شماره ۶۷۰).

چنان‌که می‌بینیم، بیهقی عبارت حاکم را خلاصه کرده‌است. حاکم تبدیل محمد به حمک و حمش را برای دادن لقب دانسته و به علاوه، این تبدیل را خاص ثروتمندان و اشراف خراسان و نیشابور دانسته‌است. بیهقی شفقت حاکم را به تعظیم تغییر داده‌است. قول حاکم و تعبیر بیهقی محتاج اندکی توضیح است. این نوع تبدیل‌ها لقب شمرده نمی‌شوند، هرچند بعضی از آن‌ها به عنوان لقب و حتی نام خاص به کار رفته‌اند. حمک و حمش شکل‌های تحبیبی و عاطفی کلمه محمدند. ما در بخش‌های آینده این مقالات در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد. ثانیاً تحبیبی کردن نام‌های خاص در زبان فارسی عمومیت داشته و ظاهراً خاص ثروتمندان و اشراف نبوده، چنان‌که امروز هم نیست. شاید در نیشابور زمان حاکم ثروتمندان و اشراف بیشتر از دیگران نام‌های خاص را تحبیبی می‌کرده‌اند. همان‌طوری که حاکم گفته این کار برای نشان دادن مهربانی و عطوفت گوینده نسبت به صاحب نام است، نه برای بزرگ داشتن (تعظیم) و احترام

گذاشتن به او. به کار بردن پسوند «ک» با نام‌های خاص بسیار بیشتر از پسوند «ش» بوده و «ک» تقریباً در همه نقاط قلمرو زبان فارسی رایج بوده، درحالی‌که کاربرد پسوند «ش» خاص نواحی معینی بوده‌است. در کتاب‌های تاریخی و رجالی مربوط به نیشابور و خراسان چندین نام تحبیبی مختوم به «ش» وجود دارد، به این شرح:

در تاریخ نیشابور حاکم این نام‌ها دیده می‌شود:

محش (= مَحْمَش)، شماره ۲۲۲: ابراهیم بن محمد بن عبدالله سلمی نیشابوری و محمد ملقب به محش بوده‌است.

محش، شماره ۷۵۴: محش بن عصام نیشابوری.

محش، شماره ۷۵۶: محش بن عبدالرحمن سالمی.

محش، شماره ۱۷۴۲: احمد بن محش بن مهران اصفهانی.

حمش (= حَمَش)، شماره ۳۷۳: حمش بن عبدالرحیم رتکی نیشابوری.

حمش، شماره ۶۶۹: محمد بن عبدالرحیم نیشابوری، معروف به حمش.

حمش، شماره ۸۲۹: ابراهیم بن حمش نیشابوری.

کردش، شماره ۹۶۰: ابوعلی حسن بن علی بن نصر طوسی، ملقب به کردش.

بندش، شماره ۵۸۴: فضل بن حماد تمیمی نیشابوری ملقب به بندش یا ابن بندش.

این نام‌ها نیز در منتخب سیاق عبدالغافر فارسی آمده‌است:

محش، شماره ۳: محمد بن محمد بن محش بن علی زیادی [نیشابوری].

محش، شماره ۴۱۶: بشر بن محمد بن حسن بن قاسم بن محش اسفراینی.

عبدش، شماره ۴۱: محمد بن احمد بن علی بن عبدش نیشابوری.

عبدش، شماره ۱۰۵۹: عبدالرحیم بن عبدالله بن محمد بن عبدش کرایسی جوری.^۱

این نام هم در تاریخ بیهق آمده‌است:

عبدش (ص ۲۶۹ چاپ حیدرآباد، ص ۱۵۵ چاپ تهران): ابراهیم بن عبدش بیهقی.

این نام نیز در التدوین رافعی (ج ۲، ص ۲۳۵) آمده‌است:

محش: محمد بن یزید محش.

ابن ماکولا نیز از محمد بن عبدالرحیم بن مسعود، معروف به حمش نام برده‌است

(ابن ماکولا، ج ۲، ص ۵۳۴).

۱. آنچه مصحح منتخب سیاق در شماره ۹۶۵ با تردید حمش خوانده در نسخه عکسی کتاب (چاپ فرای، ص ۸۴ پشت) قابل خواندن نیست.

پسوندهای «ش» ظاهراً منحصر به نیشابور و بیهق و طوس نبوده و در غرب ایران نیز کاربرد داشته‌است. ابن‌بزاز در صفوة الصفا (ص ۶۲۶) می‌گوید دولت‌شاه معروف به دولش بود.

ظاهراً پسوند «ش» که امروز در ترکی آذربایجان به‌عنوان پسوند تحبیب به‌کار می‌رود از زبان قدیم آذربایجان وارد ترکی شده‌است. این کلمات در ترکی خوی به‌کار می‌رود: علش (علی)، فضش (فضل‌الله)، ممش (محمد)، اسش (اسکندر)، جمش (جمال)، پرش (پروین)، اش (ابراهیم).^۱ این تحبیبی‌ها بیشتر در طبقات پایین جامعه به‌کار می‌رود.

چنان‌که دیده می‌شود، تعداد نام‌های تحبیبی مختوم به «ش» اندک است و با جست‌وجوی زیاد از شش نام تجاوز نمی‌کند. این نام‌ها را برای بحث در پایه آن‌ها در اینجا تکرار می‌کنیم: حمش، محمش، عبدش، بندش، کردش و دولش. حمش و محمش از محمد گرفته شده‌اند. عبدش باید از عبدالله یا عبدالرحمن یا نام دیگری مانند آن‌ها گرفته شده باشد. سمعانی در انساب (ج ۹، ص ۱۸۴، ذیل عبدش) می‌نویسد: منسوب به عبدشویه است و او محمدبن عبدالملک بن سلمه عبدشی نیشابوری معروف به ابن عبدشویه است. ظاهراً عبدشویه لقب و نام تحبیبی عبدالملک بوده‌است. بندش شکل تحبیبی نامی است که باید جزء اول آن بند باشد. در متون تاریخی و شاهنامه بندوی و بندویه دایی خسرو پرویز است. این نام نیز شکل تحبیبی نام دیگری است که با بند یا در فارسی میانه با w/vind- آغاز می‌شده‌است. در میان نام‌های ایرانی دوره میانه، نام‌های V/Windād-Čaryād, V/Windād-Ohrmazd, V/Windād-Gušnasp, V/Windād-Burzmihr وجود دارد که بندوی و بندویه و بندش باید شکل تحبیبی یکی از آن‌ها باشد. در تاریخ طبرستان هم از دو تن به نام‌های وندادهرمز (ص ۱۷۷) و وندادامید (ص ۹۱-۹۳ و بعد) نام برده شده‌است. اگر «ب» را املائی ناقص «پ» بدانیم، بندش باید با نام‌هایی مانند Pand, Pandag و Pand-Farrag مرتبط باشد (برای این نام‌ها ← Giqnoux 1986). کردش نیز باید صورت تحبیبی نام‌هایی مانند Kirdīr (کرتیر)، Kirdīr-Gušnasp, Kirdīr-Šābuhr, Kirdag یا Kard-Sraw باشد (برای این نام‌ها نیز ← Giqnoux 1986 و Giqnoux 2003)، اما در صورتی که کردش را گردش

۱. در تبریز، این پسوند غالباً به شکل -š (ایش) به‌کار می‌رود، مانند اییش (ابراهیم)، ممیش (محمد)، فاطیش (فاطمه)، عالیش (علی) و عایش (عبدالله، عبدالعلی). گاهی نیز شکل -uš (اوش) دارد، مانند روقوش (رقیه)، منوش (منوچهر) و فاطوش (فاطمه).

بخوانیم، باید این کلمه شکل تحبیبی نام‌هایی مانند Gurd (گرد)، Gurdāfarīd (گردآفرید)، Gurdānšāh، Gurdāb باشد (برای این نام‌ها ← Justi). گردوی و گردویه خود نام‌های تحبیبی‌اند.

پسوند -ak- تحبیبی همان -ak- تصغیر است، اما منشأ -aš- معلوم نیست. بر روی یک مهر از دوره ساسانی نامی به صورت Dēnaš آمده‌است. ژینیو با تردید این نام را مرکب از Dēn و Aš، صورت فارسی میانه Aša- اوستایی دانسته و خود یادآور شده که قاعدتاً باید به جای Aš در اینجا صورت Ard به کار می‌رفت (Gignoux 2003, p. 33). به احتمال قوی -aš- در اینجا همان پسوند تحبیبی مورد بحث است و Dēnaš قابل مقایسه با Dēnak است که با پسوند تحبیبی -ak- ساخته شده‌است. در دوره ساسانی Dēn به تنهایی و در ترکیب با Ohrmazd و Farrbay به عنوان اسم خاص به کار می‌رفته‌است. دکتر احمد رضا قائم مقامی توجه مرا به دو نام Māhōš و Mardōš در کتاب ژینیو (۱۹۸۶) جلب کرد و این احتمال را مطرح کرد که شاید صورت -oš- در نام‌های تحبیبی خوی آذربایجان همان šō باشد که ژینیو آن را به معنی «هوش» گرفته‌است. اگر جزء دوم این دو نام همان پسوند باشد، جزء اول آن‌ها باید مخفف نام‌هایی مانند Māh-weh، Māh-wišnasp و جز آن‌ها در مورد نام اول و نام‌هایی مانند Mard-anōš، Mard-būd و جز آن‌ها در مورد نام دوم باشد.

به طوری که شیمل می‌نویسد در عربی یکی از راه‌های تحبیبی کردن نام‌ها اضافه کردن پسوند / پسوندهای -ūš- یا -eš- یا -iš- به صورت‌های کوتاه شده آن‌ها است، مانند 'abdūš' شکل تحبیبی نام‌هایی که جزء اول آن‌ها عبد است، و memeš که شکل تحبیبی محمد است و ibiš که صورت تحبیبی ابراهیم است (شیمل، ص ۱۰۸). -ibiš- در اینجا کاملاً شبیه شکل تحبیبی ابراهیم در تداول مردم تبریز است. آیا ممکن است تصور کرد که این فرایند ساخت نام‌های تحبیبی از عربی وارد ترکی ترکیه و از آنجا وارد ترکی تبریز شده باشد؟

ژینیو در همان کتاب نام‌های Varm-ōš، Mihr-ōš و Bargōš را هم ذکر می‌کند. نام اول را احتمالاً مرکب از varm به معنی «حافظه» و «هوش»، نام دوم را مرکب از مهر و هوش به معنی «کسی که هوش مهر دارد» و نام سوم را احتمالاً مرکب از bar و gōš به معنی «کسی که گوش دارد؟» می‌داند.

در ژینیو (۱۹۸۴) دو نام Mazdōš و Sēdōš هم هست. نام اول در متن کتاب به شکل Masdōš آمده و گفته شده که شاید مرکب از Masd از Mazdā و ōš به معنی «هوش» باشد، ولی ژینیو خود گفته جزء اول باید Mazd می‌بود، نه Masd. وی معنی این نام را «کسی که از سوی اهورمزدا هوش دارد» دانسته است.

نام سوم را ژینیو در متن کتاب Sēd-hanš خوانده و معنی دو جزء را نامفهوم دانسته است.

بنابراین، این احتمال هست که ōš در این نام‌ها نیز همان پسوند -ōš- کنونی باشد، نه ōš به معنی «هوش».

در همین کتاب نامی هم به صورت Parnuš ضبط شده و گفته شده شاید معادل فارسی میانه کلمه پارتی prnws به معنی «قدیمی» باشد.

در پایان یادآور می‌شود که مصحح اکمال ابن‌ماکولا حمش را حمش ضبط کرده و در حاشیه به نقل از التوضیح، یعنی توضیح‌الاکمال ابن‌نقطه، از ابوبکر محمدبن یعقوب بن عبدالله معروف به حمش صائغ نام برده و گفته در النزهة حمش ضبط شده است (ابن‌ماکولا، ج ۲، ص ۵۳۴ حاشیه و ص ۵۳۵ حاشیه).

۳- پسوند «-ا»

این پسوند بی‌شک دنبالهٔ پسوند تحبیبی -āy- فارسی میانه است (برای پسوند -āy- ← Gignoux 1979, p. 64-65). «ا» هم به نام‌های مردان ملحق می‌شده و هم به نام‌های زنان، اما نام‌های مذکر مختوم به «ا» بسیار بیشتر از نام‌های مؤنث است. چنان‌که می‌دانیم، دورهٔ صفویه دورهٔ اوج استعمال این پسوند است، اما در نخستین سده‌های بعد از اسلام نیز نمونه‌هایی از نام‌های مختوم به «ا» دیده می‌شود.

در این نمونه‌ها غالباً «ا» با پسوند -ak- ترکیب شده و به صورت -akā- درآمده است. مقدسی می‌نویسد: مردم ری علی و حسن و احمد را علکا و حسکا و حمکا می‌گویند (مقدسی، ص ۳۹۸)، اما «ا» بدون «ک» هم مثال‌هایی دارد. شاید قدیم‌ترین آن‌ها دو نام باشد، یکی فرخ‌شهر، که به نوشتهٔ مطهر بن طاهر مقدسی نام پادشاه ساسانی بعد از آرمیدخت و قبل از یزدگرد بوده است (مقدسی، ج ۳، ص ۱۷۳). این نام همان است که در منابع تاریخی دیگر به صورت فرخزاد آمده است. طبری (سلسلهٔ اول، ج ۲، ص ۱۰۶۵) این شخص را خرزاد خسروا پسر خسرو پرویز می‌نامد. وی (ص ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷) یکی از پسران خسرو [پرویز] را نیز که از کشتار شیرویه نجات پیدا کرده بوده فرخزاد خسروا

می‌نامد. ظاهراً «شهر» در نوشته مقدسی تصحیف خسروا است. «-ā» در اینجا ظاهراً مخفف ān- نسبت و بنوّت است. نام مردان‌سینا که در مقاله «بهرام چوبین» (Bahrām Čōbīn) در دانشنامه ایرانیکا (SHAHBAZI 1989, vol. III, p. 520) ذکر شده، قرائت غلط مردان‌سینه در خط سریانی است. ثعالبی (ص ۶۸۳) این را به‌صورت مردان‌سینه آورده‌است. فردوسی در شاهنامه (ج ۷، ص ۵۳۲ و بعد)، به ضرورت وزن، آن را به یلان‌سینه بدل کرده‌است.

ابوحیان اصفهانی، دانشمند قرن سوم و چهارم، در طبقات المحدثین باصبهان از محدثی به نام ابوجعفر محمدبن هارون نام می‌برد و می‌گوید معروف به ممان هارون است (ابوحیان، ج ۳ و ۴، ص ۲۴۸). ابن بلخی از ابراهیم‌بن ممان (ص ۱۳۱، ۱۴۲ و ۱۶۵) و محمدبن ممان (ص ۱۶۷) و ممان نمرد (ص ۱۷۵) نام می‌برد. پیداست که ممان شکل تحبیبی محمد است که از مَم (= محمد) و پسوند «-ā» ساخته شده‌است، اما ممان شکل تحبیبی احمد هم هست. به نوشته جنید شیرازی، یکی از زهاد شیراز در قرن هفتم احمدبن عبدالله، معروف به ممان، بوده‌است (جنید شیرازی، ص ۲۶۹). سمعانی در التحبیر در شرح حال ابوجعفر محمدبن خلیل طبری آملی می‌گوید معروف به مدکا بود (سمعانی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۲۷). مد مخفف محمد است. همو از دو زن با لقب ستکا نام می‌برد؛ یکی زنی اصفهانی (سمعانی، ج ۲، ص ۴۱۴) و یکی زنی دیلمی (همان جا). مصحح التحبیر در حاشیه همان صفحه می‌گوید در معجم‌الشیوخ [سمعانی] (برگ ۲۹۳ رو)، ستکا با تاء مخفف و در التحبیر (ظاهراً در نسخه خطی) ستکا ضبط شده‌است. این نام از سَتّی (= سیّدتی) گرفته شده‌است. سمعانی در جای دیگر (ج ۲، ص ۴۲۵) از زنی با لقب عزکا نام می‌برد. در جای دیگر (ج ۲، ص ۵۷) از نامی به‌شکل فیرکا که شاید معرّب پیرکا باشد به این صورت نام می‌برد: ابو عبدالله محمدبن امیرکا (در انساب سمعانی، ج ۳، ص ۴۶۳: امیرکا بن فیرکا جیلی. امیرکا در نقض عبدالجلیل رازی (ص ۲۲۳) لقب شخصی است که از او به‌صورت کیا امیرکا نام برده شده‌است. اشخاص دیگری نیز امیرکا نام داشته‌اند، مانند محمدبن امیرکابن ابی‌الفتح دمشقی (ابن صابونی، ص ۵۱).

در ویس و رامین می‌گوید ویرو به خود لقب روحا داده بود (گرگانی، ص ۶۱). اگر این ضبط درست باشد، باید از ساخته‌های گرگانی یا مأخذ بلاواسطه او باشد، چه واضح است که صامت «ح» در کلمات فارسی وجود نداشته‌است.

یاقوت در معجم البلدان (ج ۲، ص ۱۷۹) ذیل نام جیلاباد، محلی در شرق ری، می‌نویسد: «مرداوا بن لاشک آن را بنا کرده‌است». مینورسکی در تعلیقات سفرنامه ابودلف خزرچی می‌گوید: «مرداوا ظاهراً تصحیف مرداواج به جای مرداویج است (p. 100). ممکن است حدس مینورسکی درست باشد، اما نیز ممکن است که مرداوا شکل تحبیبی مرداویج باشد.

در منابع افراد متعددی دادا نام یا لقب داشته‌اند. یکی از آن‌ها ابوسعید دوست دادا، از صوفیان قرن پنجم، است که مؤلف اسرارالتوحید نام او را می‌برد. نام کامل او ابوسعید احمد بن محمد بن دوست نیشابوری است (← شفیع کدکنی، ص ۶۵۵ و ۶۵۶). در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر از امین‌الدین دادا یاد شده‌است. سنگ قبری به تاریخ ۷۷۳ در بُندرآباد یزد هست که متعلق به تاج‌الدین ابوبکرشاه بن تقی‌الدین دادا محمداً است (افشار، ج ۱، ص ۶۸۳). نیز سنگ قبر دیگری به تاریخ ۸۱۰ (افشار، ج ۱، ص ۶۸۵). در گذشته بعضی اشخاص داد نام داشته‌اند که دادا می‌تواند صورت تحبیبی آن باشد. در اسرارالتوحید از صوفی‌ای پیر به نام داد نام برده شده که سال‌ها قبل از ابوسعید می‌زیسته‌است (ص ۲۴۰). در دوره میانه نیز داد به‌عنوان نام کوچک وجود داشته که ژینیو آن را مخفف نام‌هایی می‌داند که با داد ترکیب شده‌اند، مانند دادآذر (= آذر)، دادبَی (= بغ)، دادبرزین، دادفرخ، دادفر، دادبابگ، و دادبندگ. داد در این نام‌ها به معنی «خلق شده»، «مخلوق» و نیز به معنی «قانون» است (← Gignoux 1986). ابوسعید ابوالخیر آشپزی نیز به نام دادا داشته‌است (میهنی، ص ۳۵۳). البته به نظر می‌رسد که این دادا با داد ارتباط نداشته باشد و صورت دیگر کلمه ترکی دده باشد.^۱

خواجکا: لقب شمس‌الدین محمد، پسر خواجه عبیدالله احرار (قرن نهم) (احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار، ص ۶۷).

سهلا: نام مردی سرخسی، معاصر احمد جام (متوفی در ۵۳۶) که از عقلای مجانین بوده‌است (غزنوی، ص ۷۳؛ جامی، ص ۳۳۳).

۱. قس لالا - لله، نانا - ننه، قاجار - قجر، چاپار - چپر، و غیره. همچنین ممکن است نانا کلمه‌ای ایرانی باشد. بیرونی در آثارالباقیه (ص ۳۸) از شخصی به نام ابومحمد حسن بن علی بن نانا نام می‌برد که صاحب کتابی در اخبار آل‌بویه بوده‌است و در آن تاریخ هنوز کلمات ترکی وارد زبان فارسی نشده بوده‌است. ذهبی در المصنیه (ص ۱۲۲) از شخصی به نام ابوبکر محمد بن محمود بن نای اصفهانی فقیه نام می‌برد که ظاهراً نانا مخفف همین نانا باشد.

سینا: سینا، جد ابوعلی، پزشک معروف، مشهورترین نام از این نوع است. در دوره ساسانی جزء اول این نام به صورت sēn، که از saēna- اوستایی به معنی «شاهین» گرفته شده به کار رفته است. این نام در جزء اول کلمه سیمرخ هم دیده می شود و به تنهایی و همراه با کلماتی دیگر، به صورت اسم مرکب، مانند Sēnag، Sēn-veh و Sēn-duxt متداول بوده است (← Gignoux 1986). حال معلوم نیست نام جد ابن سینا از همین کلمه گرفته شده یا منشأ سغدی دارد.

نظاما و شمس: لقب امیر نظام الدین عاشور و شمس الدین حسین تبریزی، وزیر جهان شاه قراقویونلو. نام مخفف آن‌ها در پایان سیورغالی به تاریخ ۸۵۹ آمده است (افشار، ج ۱، ص ۳۰۸).

نورا: لقب نورالدین عبدالرحمن جامی (عبدالله کابلی، ص ۳۵۰). اکنون چند نام مختوم به «ن» را، که درباره ساخت و معنی بیشتر آن‌ها چیزی نمی دانیم، از منابع نقل می کنیم. **اسفرا:** نام جد ابوبکر کاسانی، مترجم صیدنه ابوریحان بیرونی، است (افشار، ص ۸۲ و ۸۳). به احتمال قوی این نام منشأ سغدی دارد.

اشتاریا: ابوالعباس احمد بن خالد بن اشتاریا دامغانی (ابوبکر اسماعیلی، ص ۵۸). **ایا:** ابوالحسن علی بن محمد بن حسین بن عبدوس بن اسماعیل بن رُستان بن ایابن سیبخت (ابن ماکولا، ج ۱، ص ۹). **باجا:** علی بن باجا (رافعی، ج ۳، ص ۳۴۰؛ در فهرست التدوین، از جلال الدین محدث، ص ۵۳، بابا).

حمانا (خمانا؟): ابراهیم بن علی بن حمانا، کاتب نسخه ای از النهایه طوسی به تاریخ ۷۱۱ هجری (افکاری، ص ۷۳).

ررا: هارون بن ررا (سمعانی ۱۳۹۵ هجری قمری، ج ۱، ص ۵۰۶). ررا اصفهانی است (همان، ج ۲، ص ۵۰). سماعانی در الانساب (ج ۶، ص ۳۱ و ۳۲) در شرح حال پدر ابوالخیر محمد بن احمد بن محمد بن هارون رازانی اصفهانی، معروف به ابن ررا، یعنی ابوالحسن رازانی می گوید: «نمی دانم او هم از همین قریه (= رازان) بوده است یا اسم جد بزرگ او ررا بوده و به او منسوب شده است، زیرا پسرش ابوالخیر معروف به ابن ررا بوده است.» ذهبی می گوید: «ابوالخیر امام جامع اصفهان بوده است» (ص ۳۱۲).

روکا: ابواحمد محمدبن احمدبن جعفر روکا متوفی در ۳۶۷ هجری از اهالی جرجان (سهمی، شماره ۵۷۸ و ۷۷۸).

ززا: ابوبکر محمدبن محمودبن ابراهیم بن نَّابن ززابن ممویة فارفانی که از عبدالوهاب بن منده و ابوالخیر بن ررا نقل حدیث می‌کرده است (ذهبی، ص ۳۱۲). فارفان از روستاهای اصفهان بوده است.

سنگلا: نام شخصی که عبدالجلیل رازی می‌گوید پسران او جبری‌مذهب بودند و بعد ملحد شدند (رازی ۱۳۵۸، ص ۸۰ و ۸۱).

کاکا: محمد کاکا ابهری (محدث، ص ۳۸ و ۵۶)؛ ابوالفضل المنتهی بن ابی‌زیدبن کاکا حسینی جرجانی (مُهَجِّ الدَّعَوَات ابن طائوس، نقل از حسن انصاری در وبگاه کاتبان). کاکا در فرهنگ‌ها و نیز در تداول بعضی شهرها به معنی برادر بزرگ‌تر است، اما در افغانستان به معنی عمو به کار می‌رود. کاکو نیز در فارسی به معنی «دایی» است. به نظر می‌رسد که پسوند «سو» در این کلمه و «لا» در کاکا پسوند تحبیبی باشد، زیرا کاک در کردی به معنی «برادر بزرگ‌تر» است و به عنوان لقب احترام‌آمیز نیز به کار می‌رود. اسدی (۱۳۱۹، ص ۲۵۱) کاک را در زبان مردم ماوراءالنهر به معنی «مرد» ذکر کرده است. همو (ص ۲۵۷ و ۲۸۵) این کلمه را به معنی «مردمک چشم» نیز آورده است.

کیا: مؤلف برهان قاطع کیا را به معنی «کی»، یعنی «پادشاه بزرگ جبار» و «مرزبان»، یعنی «زمین‌دار و پادشاه کوچک و صاحب و دارنده» آورده است. کیا مرکب است از کی + «لا» و معنی دوم برهان (پادشاه کوچک) همان است که در عنوان امرای گیلان و دیلمان می‌بینیم و معنی سوم (صاحب و دارنده) همان است که در کار کیا، عنوان امرای گیلان، دیده می‌شود، زیرا همان‌طور که محمد معین در حواشی برهان گفته معادل «سرکار و مصدر امور» است. اما کیا در گذشته در جلو نام‌های بزرگان می‌آمده و به معنی «رئیس (= بزرگ)» و «شخص محترم» بوده است. کیا هراسی طبرستانی فقیه و استاد مدرسه نظامیه بغداد بوده است. یکی از مریدان بایزید، کیا محمد راعی نام داشته است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴، ص ۳۴۳). در صفحه ۱۱۳ این منبع به جای راعی، داعی چاپ شده است. رافعی یک تن را به نام ابوالرشید قزوینی، معروف به کیا، نام می‌برد (محدث، ص ۳۸). همو در جای دیگر شخص دیگری را به نام علی بن علی کیا زاهد ذکر می‌کند (همان، ص ۵۶). می‌دانیم که جانشین حسن صباح کیا بزرگ‌امید نام داشته است. اهالی قزوین به حسن پسر محمدبن بزرگ‌امید نیز کوره کیا لقب داده بودند (مستوفی، ص

۵۲۳). در وقفنامه رکن‌الدین سمنانی به تاریخ ۸۷۰ علاءالدوله سمنانی، کیازاده اعظم کیا علاءدوله نامیده شده است (میراث جاویدان، شماره ۵۸، ۱۳۸۵، ص ۸۴). اما کیا به عنوان نام خاص هم به کار رفته است: کیابن اسحق جیلی (محدث، ص ۶۵). یوستی از قول ابوالفدا نقل می‌کند که کیا شکل گیلکی کدخدا است. این نظر درست نمی‌نماید.

مادا: عیسی بن مادا (محدث، ص ۱۹، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۵۶، ۸۴ و ۸۶). منسوب به آن هم ظاهراً مادادی است (همان، ص ۳۸). ساخت این اسم روشن نیست. شاید مخفف ماه‌داد باشد.

ماکیا: عبدالواحد بن حسن بن محمد... بن ماکیا فیروز کسری بن قباد (فارسی، شماره ۱۱۲۴). ماکیا ظاهراً مرکب است از ماه + کیا.

ماما: ابوحامد احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله بن ماما مامائی اصفهانی (سمعانی، انساب، ج ۱۲، ص ۵۸). ماما در اینجا نام جد ابوحامد است.

مکا (شاید: متکا): حسین بن محمد بن حسن بن ابراهیم بن محمد مکا عمار، کاتب یک نسخه از تفسیر ابوالفتوح در سال ۵۷۹ (ابوالفتوح رازی، ج ۱، مقدمه، ص شصت و یک و هفتاد و شش). متکا ظاهراً شکل تحبیبی محمد است.

متوا: عبدالله بن احمد متوا اصفهانی. شاید جزء اول متوا مخفف احمد باشد.
نما: ابن نما گُرد.^۱

وروشا: حسن بن وروشا قزوینی (محدث، ص ۲۳ و ۹۳). در صفحه ۲۹ این مأخذ نامی نیز به صورت وروشاک دیده می‌شود. معنی این نام برای نگارنده روشن نیست.
ولشا: ولشاین علی، ولشاین عیسی المباطحی، ولشاین فرج بن ولشان مقری (محدث، ص ۱۰۲). در التدوین (رافعی، ج ۴، ص ۲۰۳ و ۲۰۴) این نام به صورت ولشان آمده است. معنی این لقب / نام نیز روشن نیست.

یّیا: محمد بن عبدالجبار بن یّیا (ذهبی، ص ۱۲۲). ظاهراً وی ایرانی بوده، زیرا خواهر او بانویه نام داشته است (همان جا). یّیا لقب / نام عجیبی است.

قبل از پرداختن به این القاب در دوره صفوی، این احتمال نیز باید مطرح شود که ظاهراً بعضی از عرب‌ها در قرن‌های پنجم و ششم و شاید در یک سده بعد از آن به تقلید از ایرانیان لقب‌هایی مختوب به «ل» بر خود یا دیگران می‌نهاده‌اند. شاید چند لقب / نام زیر مثال‌های این مدعا باشد:

۱. مأخذ این نام فراموش شده است.

جکینا: احمد بن محمد بن احمد بن جکینا دلال بغدادی (صفدی، ج ۷، ص ۳۴۷). ظاهراً این نام فارسی نیست، ولی احتیاطاً در اینجا ذکر شد.
کوسا: علی بن منصور بن کوسا (ذهبی، ص ۵۵۰).
مسا: لقب علی بن حسین بن اسحاق بن جعفر صادق که در ری درگذشت و به خاک سپرده شد (بیهقی، ص ۳۰۵).

منینا: ابن منینا بغدادی (ابن صابونی، ص ۲۹)؛ ابومحمد بن منینا (همان، ص ۱۱۷). ابومحمد عبدالعزیز بن معالی بن غنیمه آشنانی، معروف به ابن منینا (ابن نقطه، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۱). ظاهراً منینا کلمه‌ای فارسی یا ایرانی نیست، ولی احتیاطاً در اینجا ذکر شد. احتمال دارد که بعضی از این لقب/نام‌ها سریانی باشد.

در دوره صفویه استعمال این پسوند به اوج خود می‌رسد و شعرا و ادبای ایرانی و رومی (ترک عثمانی) لقب‌های مختوم به «ل» بر خود می‌نهند. کسانی که از پیشینه این پسوند خبر نداشته‌اند درباره منشأ آن تصورات نادرست داشته‌اند. محمد خلیل مرادی، دانشمند عرب قرن دوازدهم، در کتاب *سِلک‌الدُرَر* در شرح حال رحمت‌الله نقشبندی، ملقب به نظیما، می‌گوید:

نظیما در اصل نظم بوده‌است و حرف ندای فارسی، که عبارت است از الف، بر آخر آن افزوده شده‌است و نظیما شده‌است، یعنی «ای نظم» و اصل این کار یادکرد این نام است در ضمن ابیاتی به دلایلی خاص که در آنجا حرف ندا لازم بوده‌است و به دلیل کثرت استعمال تبدیل به علم (اسم خاص) گردیده و این کار [آوردن لقب با الف ندا] در لقب‌های رومیان فراوان دیده می‌شود ... و بدین‌گونه نسب و کلیم را نسیبا و کلیم می‌گویند ... و لقب شاعر با حرف ندا اشتها می‌یابد و عامه مردم آن را حذف نمی‌کنند؛ تنها آگاهان و خبرگان ممکن است آن را حذف کنند (نقل از شفیع کدکنی ۱۳۸۲، ص ۴۸ و ۴۹ با ترجمه همو).

شفیعی سپس می‌گوید: «در باب این الف آخر لقب‌های شعر فارسی عصر صفوی، در کنار نظر مؤلف *سِلک‌الدُرَر*، آراء دیگری هم هست که مثلاً بعضی این الف آخر کلیم و نسیبا و صائبا را الف تکریم و تعظیم و احترام خوانده‌اند، اما سخن صاحب *سِلک‌الدُرَر* که خود معاصر وقوع این شکل کاربرد است معقول‌تر می‌نماید. هنوز هم بسیاری از نام‌های خانوادگی در ایران، به‌ویژه در اصفهان که از مراکز رواج سبک هندی بوده‌است، به صورت‌های عظیما و رفیعا و وحیدا از بقایای همین رسم و آیین است» (همان جا). شفیع مآخذ قول کسانی را که قائل به تکریم و تعظیم بودن نقش این الف

هستند لغت‌نامه دهخدا ذکر می‌کند، به این صورت: «مؤلفان لغت‌نامه دهخدا در این مورد در متن کتاب نوشته‌اند: [الف] «در آخر نام‌های خاص برای تفخیم و تعظیم آید، مانند عمادا و جلالا و محمودا و احمدا و صدرا و صائبا» و در حاشیه چنین افزوده‌اند: «ظاهراً این «آ» در دوره صفویه (که بسیاری شعرا و دانشمندان ایران در دربارهای هند می‌زیستند) به تقلید هندیان در آخر نام‌های آنان درآمده و سپس به ایران نیز تجاوز کرده‌است، مانند بنیاباندامیترا، آکا، دوآ و ...» (همان جا). یادآور می‌شود که معین نیز در فرهنگ فارسی، ذیل «ا» این الف را الف تفخیم و تعظیم نامیده‌است. دیگران نیز چنین نظری ابراز کرده‌اند که ذکر نام و نشان نوشته آنان لازم به نظر نمی‌رسد.^۱

محتاج به گفتن نیست که نظر مؤلف سِلک‌الدُرَر نادرست است، همچنان‌که نظر مؤلفان لغت‌نامه دهخدا دائر بر اصل هندی داشتن این پسوند بی‌بنیاد است، اما اینکه افزودن این پسوند به نام شعرا و ادبا و بعضی بزرگان جنبه تعظیم و احترام گذاشتن داشته موجه به نظر می‌رسد. درست است که این پسوند در ابتدا پسوند تحبیبی بوده و به اسم‌های کوتاه‌شده ملحق می‌شده‌است، اما بعدها به تدریج معنی تحبیبی و خودمانی کردن را از دست داده و بسیاری از این‌گونه نام‌ها به لقب و بعد به اسم خاص بدل شده‌اند که مثال‌های آن در صفحات قبل گذشت. در دوره صفوی نام بعضی اشخاص معنون نیز با این پسوند به کار رفته‌است و ما در زیر مثال‌های آن را به دست خواهیم داد. پیداست که الحاق این پسوند به نام آن‌ها از طرف دیگران انجام می‌گرفته و خود نام خود را به این صورت به کار نمی‌برده‌اند.^۲ بنابراین، این نام‌ها نام‌های احترام‌آمیز بوده‌اند، اما به تدریج جنبه احترام‌آمیز بودن آن‌ها نیز ضعیف شده و صرفاً به لقب و شهرت بدل شده‌اند، همان‌گونه که جنبه احترام‌آمیز کلمات آقا و میرزا در آغاز بعضی از نام‌های دوره صفوی به تدریج رنگ باخته و در عین داشتن نقش احترام‌آمیز ضعیف، جزء نام یا شهرت این اشخاص شده‌اند. مثال‌های کلمات آقا و میرزا به عنوان بخشی از نام یا شهرت اشخاص از این قرار است: مثال‌ها از تذکره نصرآبادی است: آقا علی (ص ۱۹۷ و ۲۰۰)، آقا اسد (ص ۲۰۰)، آقا محمود (ص ۱۹۶)، آقا حسن (ص ۱۹۰)، آقا باقی (ص ۱۸۳)، آقا رضی (ص ۷۳)، آقا سعید (ص ۱۶۸)، و غیره. میرزا طاهر (ص ۱۱۸)، میرزا صادق (ص

۱. در اینجا فقط به یک نظر معارض اشاره می‌شود. غلام دستگیر، مؤلف قوانین دستگیری (ص ۱۹۹ و ۲۰۰)، این الف را «الف تسمیه» می‌نامد. نجم‌الغنی‌خان در نهج‌الادب (ج ۱، ص ۵۴۴) نیز از این نظر پیروی کرده‌است.
۲. به نظر می‌رسد در بعضی موارد نیز خود شاعران نیز لقب خود را به این صورت به کار برده‌اند. در این صورت دیگر «ا» جنبه تعظیم و تفخیم ندارد.

۱۱۹)، میرزا یحیی (ص ۱۲۱)، میرزا جعفر (ص ۱۲۳)، میرزا سعید (ص ۱۲۵)، میرزا نورالله (ص ۱۲۸)، میرزا نصیر (ص ۱۳۰) و غیره. دقت شود که نصرآبادی به جز همین نام‌ها هیچ نام یا کنیه یا لقب یا مشخصه دیگری برای این شعرا ذکر نمی‌کند.

اینک نام بعضی از دانشمندان یا اشخاص معنون که با پسوند «ا» به کار رفته است. بعضی از این نام‌ها لقب اشخاص مورد اشاره هستند:

ابوالحسن شریفا، احمد بیوردی، شخصی که غیاث‌الدین جمشیدبن مهدی حسینی طوسی ساکن دلیجان کتاب تبویب‌الامالی را، که همان امالی صدوق است، با او مقابله کرده است (رضا استادی در میراث جاویدان، سال ۱، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۲، ص ۵۸).

(ملا) **تاجا**: لقب تاج‌الدین حسن، متوفی در ۱۱۳۸، مؤلف شرح نهج‌البلاغه. **جعفر**: میرزا جعفرای طوسی که نامه‌ای به ایالت پناه محمدعلی خان نوشته است (دانش‌پژوه ۱۳۵۳، ص ۲۵۹).

حاجی علی خانا: ← محمد طاهرا.

(سید) **علیا**: نام فردی با این مشخصات: دستورالوزراء و تاج‌السادات امیر سید علیا که مصحفی برای او نوشته شده است (دانش‌پژوه ۲۵۳۵، ص ۲۹ مقدمه).

فخرا: سلطان فخرالدین که عوام او را فخرا گویند (شمس سراج عقیف، ص ۱۳۷). **محمد**: شمس‌الدین شاه محمد، امام مسجد منار قم در اواخر سال ۸۹۱ (دانش‌پژوه ۲۵۳۵، ص ۲۹ مقدمه).

محمد طاهرا: میرزا محمدطاهرای واقعه‌نویس که نامه‌ای به امیرالامراء حاجی‌علی‌خانا، بیگلربیگی و سردار عساکر آذربایجان، نوشته است (دانش‌پژوه ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۲۶۱). **مسیحا**: ملا مسیحا، لقب محمد مسیح کاشانی (متوفی در ۱۱۲۱) که ارشاد شیخ مفید را به نام تحفه سلیمانی به امر شاه سلیمان به فارسی ترجمه کرده است (دائرةالمعارف فارسی مصاحب).

مصطفی بیکا: بزرگی با القاب «حضرت رفعت و معالی پناه، عزت و عوالی دستگاه، مقرب الحضرة العلیة مصطفی بیکا» که در وقف‌نامه قناتی در قم به تاریخ ۱۰۶۶ نام او آمده است (حسینی قمی، ص ۳۰۸).

(آقا) **میرمیرانا**: نام شخصی که در سال ۱۰۵۸ نسخه‌ای از شرح کلمات قصار باباطاهر برای او نوشته شده است (نسخه دانشگاه اصفهان، ← مرتضی تیموری در نامواره دکتر محمود افشار، ج ۱۴، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴).

میرزا رفیعا، میرزا سمیعا، دو تن از دانشمندان دوره صفوی، مؤلفان دستورالملوک و تذکرةالملوک.

چنان‌که دیده می‌شود، این پسوند در این دوره هم به کنیه و هم به نام ملحق می‌شده، مانند ابوالحسن شریف، هم به بخشی از لقب، معمولاً بخش اول، مانند تاجا (تاج‌الدین حسن) و غیاث، شهرت میرغیاث‌الدین شاعر (نصرآبادی، ص ۴۵۷)، و هم به کل نام و لقب، مانند حاجی علی‌خانا و بایندر بیکا (شاعری که نام وی و شعرش در جنگ مرتضی‌قلی شاملو آمده است) (← محسن ذاکرالحسینی در یادنامه دکتر حسن حبیبی، ص ۲۶۲) و آقا میرمیرانا. دو نام اخیر نشان می‌دهند که «ا» به کل نام شخص همراه با عنوان احترام‌آمیز، در این دو مورد خان و بیک، ملحق شده است.

با پایان یافتن حکومت صفوی و عدم مرکزیت سیاسی و در نتیجه به هم ریختگی نسبی اوضاع ادبی، کاربرد این نوع لقب‌ها نیز به تدریج کم و کمتر شد، به طوری که امروز تقریباً نشانی از آن‌ها جز در نام‌های خانوادگی مانند شمس، عظیم، صدرا، میرشکرایی، میرفخرایی، و در بعضی از مناطق ایران، مانند قم، در نام‌های صدرا، فخر و شمس به عنوان صورت‌های مخفف صدرالدین و فخرالدین و شمس‌الدین پیدا نمی‌شود.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن (۱۹۸۲)، الکامل فی التاریخ، به کوشش تورنبرگ، بیروت.
ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد [۱۳۲۰]، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، کلاله خاور، تهران.
ابن‌بزاز، توکلی (۱۳۷۶)، صفوة‌الصفاء، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، زریاب، تهران.
ابن‌بلخی (۱۹۲۱)، فارسنامه، به کوشش گ. لسترنج و ر. ا. نیکلسون، لوزاک، لندن.
ابن‌خردادبه (۱۸۸۹)، المسالک و الممالک، به کوشش دخویه، لیدن.
ابن خلکان، ابوالعباس احمد (۱۹۷۲)، وفيات‌الاعیان، به کوشش احسان عباس، دارصادر، بیروت.
ابن شهر آشوب، ابوجعفر محمد (۱۳۵۳ هجری قمری)، معالم‌العلماء، به کوشش عباس اقبال، تهران.
ابن صابونی، جمال‌الدین محمد (۱۳۷۷ هجری قمری / ۱۹۵۷)، تکملة اکمال الاکمال، به کوشش مصطفی جواد، بغداد، مجمع‌العلمی العراقی.
ابن‌ماکولا، ابونصر علی بن هبة‌الله (۱۳۸۶-۱۳۸۱ هجری قمری / ۱۹۶۷-۱۹۶۲)، الاکمال فی رفع الارتیاب عن المؤلف و المختلف من الاسماء و الکنی و الالقاب، به کوشش عبدالرحمن یحیی یمانی، دائرة‌المعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن (هند).
ابن‌نقطه، محمد بن عبدالغنی بغدادی (۱۴۲۳-۱۴۰۸ هجری قمری / [۲۰۰۳-۱۹۸۷]، تکملة الاکمال، به کوشش عبدالقیوم عبد رب‌النبی، جامعة ام القری، مرکز احیاء تراث الاسلامی، مکه.

احوال و سخنان خواجه عبدالله احرار (۱۳۸۰)، به کوشش عارف نوشاهی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

اسدی، علی‌بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران.

اسماعیلی، ابوبکر احمدبن ابراهیم (۱۴۱۴ هجری قمری / ۱۹۹۳)، معجم شیوخ الاسماعیلی، به کوشش عبدالله عمر البارودی، دارالفکر، بیروت.

اصبهانی، ابوالشیخ (۱۴۰۷-۱۹۸۷)، طبقات‌المحدثین باصبهان، به کوشش عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشی، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۲ جلد اول و دوم.

اصبهانی، ابوالشیخ (۱۴۰۹-۱۹۸۹)، طبقات‌المحدثین باصبهان و الواردین علیها، به کوشش عبدالغفار سلیمان بنداری و سید کردی حسن، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۴ جلد.

اصبهانی، ابوالفرج (۱۳۸۳ قمری / ۱۹۶۳)، الاغانی، بیروت.

اصبهانی، ابونعیم احمد (۱۹۳۴)، ذکر اخبار اصبهان، به کوشش س. د. یرینگ، بریل، لیدن.

افشار، ایرج (۱۳۴۲)، یادداشت‌های قزوینی، ج ۷، انتشارات دانشگاه تهران.

افشار، ایرج (۱۳۴۸)، یادگارهای یزد، انجمن آثار ملی، تهران، جلد ۱.

افشار، ایرج (۱۳۵۴)، مجموعه کمینه، فرهنگ ایران زمین، تهران.

افکاری، فریبا (۱۳۹۱)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، جلد ۱۹، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

بدوی، عبدالرحمان (۱۹۷۸)، شطحات‌الصوفیة، الجزء الاول: ابویزید البسطامی، وكالة المطبوعات، کویت، چاپ سوم.

بردیجی، ابوبکر احمد (۱۹۸۷)، طبقات‌الاسماء‌المفردة، به کوشش سکینه شهابی، دارطلاس، بیروت.

بلاذری، احمدبن یحیی (۱۹۵۶)، فتوح‌البلدان، به کوشش صلاح‌الدین المنجد، مكتبة النهضة المصرية، قاهره.

بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۸)، تاریخنامه طبری، به کوشش محمد روشن، سروش، تهران.

بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی، به کوشش ملک‌الشعراء بهار، اداره کل نگارش، وزارت فرهنگ.

بیرونی، ابوریحان محمدبن احمد (۱۸۷۸)، الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، به کوشش ادوار زاخائو، لایپزیک.

بیهقی، ابوالحسن (۱۳۱۷)، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار، تهران.

بیهقی، ابوالحسن (۱۹۶۸)، تاریخ بیهق، به کوشش قاری سید کلیم‌الله حسینی، چاپخانه دائرةالمعارف عثمانیه، حیدرآباد دکن (هند).

بیهقی، ابوالحسن علی‌بن زید (۱۴۱۰ هجری قمری)، لباب‌الانساب و الالقاب و الاعقاب، به کوشش مهدی رجایی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، دو جلد.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد، مشهد.

بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (۱۳۵۳)، به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری، دانشگاه اصفهان، اصفهان.

تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۳۵-۱۳۳۰)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، زوار، تهران.
ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۳۷۵-۱۹۵۶)، یتیم‌الدهر فی محاسن اهل العصر، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، مكتبة التجارية الكبرى، قاهره.

ثعالبی، ابومنصور عبدالملک (۱۹۰۰)، غرر اخبار ملوک‌الفرس و سیرهم، به کوشش زوتنبرگ، پاریس.
جاحظ، ابوعثمان عمرو (۱۳۶۷-۸ / ۱۹۴۸-۹)، البیان و التبيين، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره.

جامی، عبدالرحمان (۱۳۷۰)، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، اطلاعات، تهران.
جرفادقانی، ابوالشرف ناصح (۱۳۴۵)، ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

جنید شیرازی، معین‌الدین (۱۳۲۸)، شدّ الازار فی حطّ الازار عن زوّار المزار، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران.

حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵)، تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، آگه، تهران.

حسینی قمی، صفی‌الدین محمد [۱۳۹۶ هجری قمری]، خلاصة البلدان، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم.

خفاجی، شهاب‌الدین احمد (۱۴۱۸=۱۹۹۸)، شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدحیل، به کوشش محمد کشاش، دارالکتب العلمیة، بیروت.

دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۵۳)، فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، جلد ۲، دانشگاه تهران، تهران.

دانش‌پژوه، محمدتقی (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، فهرست نسخه‌های خطی آستانه مقدسه قم، آستانه قم، قم.

دفتر روشنائی (۱۳۸۴)، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران چاپ دوم.

دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۶)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.

دینوری، احمد بن داود (۱۹۶۰)، الاخبار الطوال، به کوشش عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین الشیال، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره.

ذهبی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱ هجری قمری / ۱۹۶۲)، المشتبه فی الرجال اسماءهم و انسابهم، به کوشش علی محمد بجاوی، دارالنشر، دارالکتب العربیة، قاهره.

رازی، ابوالفتوح جمال‌الدین حسین (۱۳۷۱)، روض الجنان و ریح الجنان (= تفسیر ابوالفتوح)، به کوشش محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد، جلد ۱.

رازی، عبدالجلیل (۱۳۵۸)، بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض (نقض)، به کوشش میرجلال‌الدین حسینی (محدث)، انجمن آثار ملی، تهران.

- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ هجری قمری / ۱۹۸۷)، *التدوین فی اخبار قزوین*، به کوشش عزیزالله عطاردی، دارالکتب العلمیه، بیروت (لبنان)، جلد ۳ و ۴.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم (۱۳۸۳ هجری / ۱۹۶۳ و ۱۳۸۶ هجری / ۱۹۶۶ و ۱۳۹۸ هجری / ۱۹۷۸)، *الانساب*، به کوشش عبدالرحمان بن یحیی یمانی، دائرةالمعارف عثمانیه، دکن (هند)، جلد ۲، ۳، ۶ و ۹.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم (۱۳۹۵ هجری / ۱۹۷۰)، *التحیر فی المعجم الکبیر*، به کوشش منیره ناجی سالم، مطبعة الارشاد، بغداد، ۲ جلد.
- سهمی، حمزه بن یوسف (۱۳۸۷ هجری قمری / ۱۹۶۷)، *تاریخ جرجان*، دائرةالمعارف عثمانیه، دکن (هند).
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۶۶)، *تعلیقات بر اسرارالتوحید میهنی*.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۲)، «روان‌شناسی شعر فارسی (در نگاهی به تخلص‌ها)»، بخارا، شماره ۳۲، مهر-آبان، صفحه‌های ۴۶-۶۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۴)، ← *دفتر روشنایی*.
- شمس سراج غفیف (۱۳۸۵)، *تاریخ فیروزشاهی*، به کوشش ولایت حسین، چاپ افست، با مقدمه و فهرست‌ها از محمدرضا نصیری، اساطیر، تهران.
- شیمیل، آنه ماری (۱۳۷۶)، *نام‌های اسلامی*، ترجمه گیتی آرین، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۲)، «شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی»، نشر دانش، سال دوازدهم، شماره سوم.
- صریفینی، ابواسحاق ابراهیم (۱۴۰۳ هجری قمری - ۱۳۶۲)، *تاریخ نيسابور، المنتخب من السياق*، به کوشش محمدکاظم محمودی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- صفدی، صلاح‌الدین (۱۳۸۹ هجری قمری / ۱۹۶۹)، *الوافی بالوفیات*، به کوشش احسان عباس، فرانتس اشتاینر، ویسبادن (آلمان)، ج ۷.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۰۱-۱۸۷۹)، *تاریخ الرسل و الملوک*، به کوشش دخویه و دیگران، بریل، لیدن.
- طوسی، ابوجعفر محمد (۱۲۷۱ هجری قمری / ۱۸۵۳)، *الفهرست*، به کوشش آ. اشپرنگر، بمبئی، چاپ افست، به کوشش محمود رامیار، دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ۱۳۵۱.
- طوسی، ابوجعفر محمد، *الفهرست*، به کوشش محمدصادق آل بحر العلوم، نجف، بدون تاریخ.
- عطار، فریدالدین (۱۹۰۷)، *تذکره الاولیاء*، به کوشش ر. ا. نیکلسون، بریل، لیدن و لوزاک، لندن.
- علوی حسینی، ابوالمعالی (۱۳۱۲)، *بیان‌الادیان*، به کوشش عباس اقبال، تهران.
- عوفی، محمد (۱۳۳۵)، *لباب‌الالباب*، به کوشش سعید نفیسی، ابن‌سینا.

غزنوی، سدیدالدین محمد (۱۳۴۰)، مقامات زنده‌پیل، به کوشش حشمت مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

غلام دستگیر (۱۲۷۱ هجری قمری)، قوانین دستگیری، مطبعة مولائی، هند.
فارسی، عبدالغافر (۱۳۶۲ شمسی / ۱۴۰۳ هجری قمری)، المنتخب من السياق، به کوشش محمد کاظم محمودی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
فارسی، عبدالغافر (۱۳۸۴)، المختصر من کتاب السياق، به کوشش محمدکاظم محمودی، میراث مکتوب، تهران.

فارسی، عبدالغافر (۱۴۰۳ هجری قمری / ۱۳۶۲ شمسی)، تاریخ نيسابور، الحلقة الاولى: المنتخب من السياق، به کوشش محمدکاظم محمودی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق و دیگران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

قزوینی، محمد (۱۳۱۷)، ممدوحین شیخ سعدی، ضمیمه مجله تعلیم و تربیت، تهران.
کابلی، عبدالله (۱۳۹۲)، تذکرة النوارین، به کوشش علیرضا قوجه‌زاده، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران.

گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، ویس و رامین، به کوشش الکساندر گواخاریا و ماگالی تودوا، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

محدث حسینی ارموی، میرجلال‌الدین (۱۳۳۴)، فهرست اسماء الرجال المذكورة احوالهم فی کتاب التدوین لابی القاسم عبدالکریم الرافی القزوینی، تهران.
مدنی، رضا (۱۳۷۴)، «سی و چند واژه گیلکی در جانورشناسی از یک نسخه خطی نوشته سده یازدهم، خواص الحیوان ملا علی کامی، دست‌نویس شماره ۲۳۸۷/۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران»، گیلان‌نامه، جلد ۱، صفحه‌های ۱۹۱-۲۲۹.

مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، امیرکبیر، تهران.
مصاحب، غلامحسین (سرپرست) (۱۳۳۵)، دائرةالمعارف فارسی، فرانکلین، تهران.
معین، محمد (۱۳۲۷)، «مروک»، یغما، سال اول، شماره اول، ص ۱۷-۱۵.

مقدسی، ابوعلی‌الله محمد (۱۹۰۶)، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، بریل، لیدن.
مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۸۹۹-۱۹۱۹)، البدء و التأریخ، به کوشش کلمان هوار، پاریس.
مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۹۰۳)، البدء و التأریخ، تصحیح کلمان هوار، پاریس، جلد ۳.
منتجب‌الدین، ابوالحسن علی (۱۴۰۴)، فهرست اسماء علماء الشيعة و مصنفیهم، به کوشش عبدالعزیز طباطبائی، مجمع الذخایر الاسلامیه، قم.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۹۲۵)، مثنوی، به کوشش ر. ا. نیکلسون، بریل، لیدن.
مینوی، مجتبی (۱۳۴۱)، «مکتوبی از مجتبی مینوی به عباس اقبال»، یغما، سال پانزدهم، شماره هشتم، ص ۳۶۹-۳۷۸.

- مینوی، مجتبی (۱۳۵۰)، «برزویه حکیم و رودکی شاعر و نشو و نمای زبان فارسی»، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال هفتم، شماره چهار، ۷۲۵-۷۴۷.
- مینوی، مجتبی (۱۳۵۶)، «نوشته‌هایی از مینوی»، راهنمای کتاب، سال بیستم، شماره ۱-۲، ص ۱۴۰-۱۵۲.
- میهنی، محمدبن منور (۱۳۶۶)، اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، آگاه، تهران.
- نجاشی، ابوالعباس احمد (۱۳۹۷ هجری قمری)، رجال‌النجاشی، مکتبه‌الداوری، قم.
- نجم‌الغنی‌خان رامپوری (۱۳۹۶)، نهج‌الادب، به کوشش زهره مشاوری، سخن، تهران، ۲ جلد.
- نذیم، محمدبن اسحاق (۱۳۵۰)، الفهرست، به کوشش رضا تجدد.
- نذیم، مصطفی (۱۳۸۴)، «نظام نام‌گذاری غیررسمی عامه در میان جزیره‌نشینان قشم»، نامه انسان‌شناسی، سال ۴، شماره ۷، ص ۱۴۷-۶۰.
- نصرآبادی، محمدطاهر (۱۳۷۹)، تذکره نصرآبادی، به کوشش احمد مدقق، دانشگاه یزد، یزد.
- هجویری، علی‌بن عثمان (۱۳۸۳)، کشف‌المحجوب، به کوشش محمود عابدی، سروش، تهران.
- یاقوت حموی، ابو‌عبدالله (۱۸۶۶)، معجم‌البلدان، به کوشش ووستنفلد، لایپزیک.
- یاقوت، ابو‌عبدالله (۱۹۹۳)، معجم‌الادباء، به کوشش احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت.
- FRYE, R. N. (ed.) (1965), *The Histories of Nishapur*, Brill, Leiden.
- GERSHEVICH, I. (1969), "Amber at Persepolis", in *Studia Classica Et Orientalia Antonino Pagliaro Oblata*, Rome, vol. II, pp. 167-251.
- GIQNOUX, Ph. (1979), "Les noms propres en moyen-perse épigraphique, étude typologique", in *Pad Nām i Yazdān*, Paris, Klincksieck, pp. 35-100.
- GIQNOUX, Ph. (1986), *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique*, Iranisches Personennamenbuch, Band II, Faszikel 2, Österreichische Akademie der Wissenschaften, Wien.
- GIQNOUX, Ph. (2003), *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique*, Band II, Faszikel 3: supplément.
- DARMESTER, J. (1883), *Études iraniennes*, Paris, Vieweg.
- HORN, P. (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- JUSTI, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Marburg.
- (چاپ افست با ضمائم و مقدمه فارسی علی‌اشرف صادقی، تهران، اساطیر و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها ۱۳۸۲).
- Kuryłowicz, J. (1966 [1960]), "La position linguistique du nom propre", in Hamp, E. P. and others (eds.). *Readings in Linguistics II*, The University of Chicago Press, Chicago and London.

Minorsky, V. (ed.) (1955), *Abū Dulaf Mis'ar ibn Muhalhil's Travels in Iran*, Arabic Text with English Translation and Commentary, Cairo University Press.

(عنوان عربی کتاب: الرسالة الثانية لابی دلف مسعر بن مَهْلِل الخزرجی).

Nöldeke, Th. (1888), *Persische Studien*, Wien.

Shahbazi, A. Sh. (1989), "Bahrām Čōbīn", in E. Yarshater (ed), *Encyclopaedia Iranica*, New York, vol. III.

Tafazzoli, A. (1984), "Observations sur le soi-disant Mazdak-Nāmag", in *Orientalia J. Duchesne Guillemin Emerito Oblata*, Acta Iranica 23, Téhéran-Liège, pp. 507-510.